

۳

۸۸

س



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران









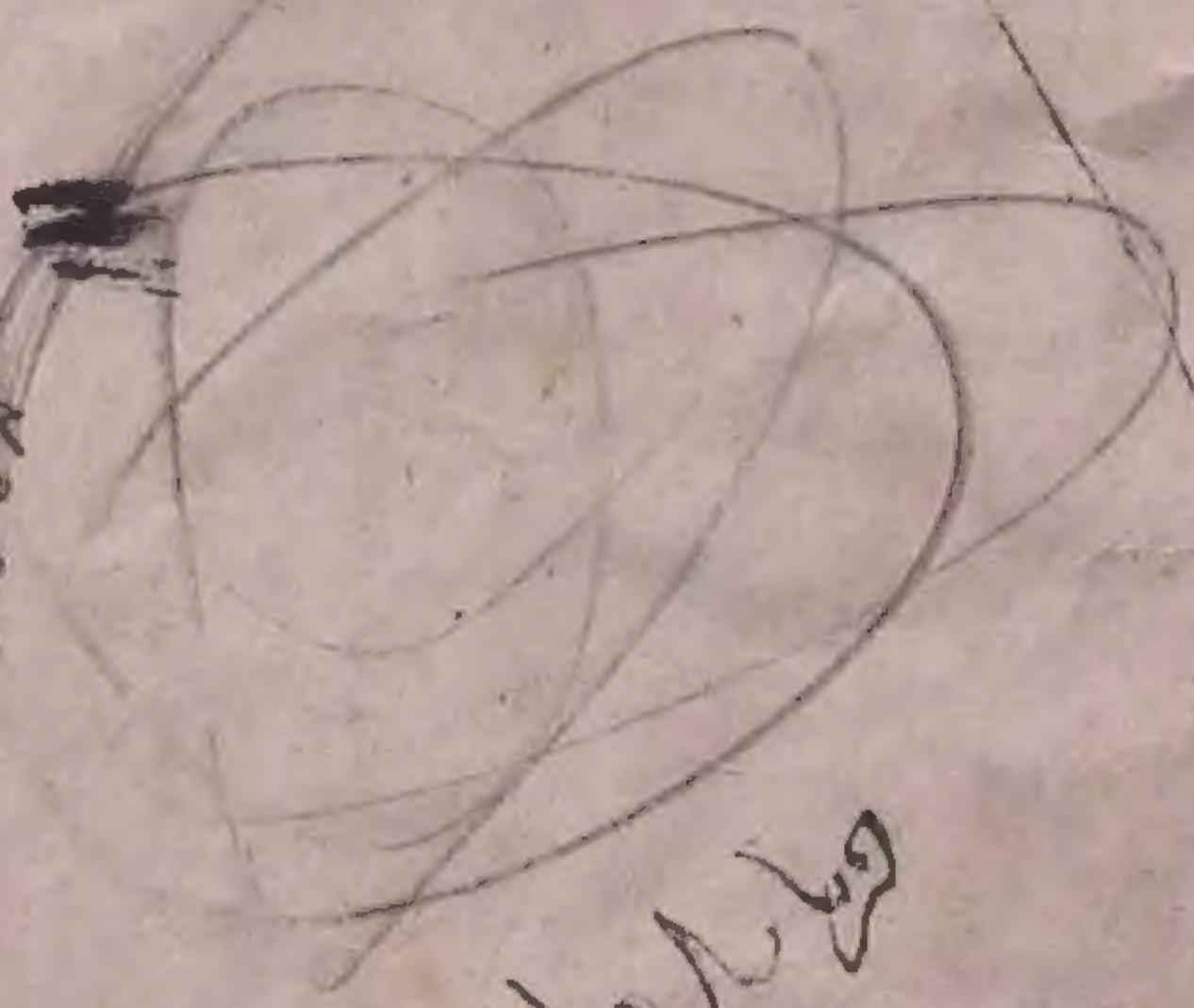
لتر کتب کتابخانه ملی  
۲۵۸۸۱



۷۵۰۰۰

الکتاب الاول في الحساب

۴۳۳۳



۱۱۱۱

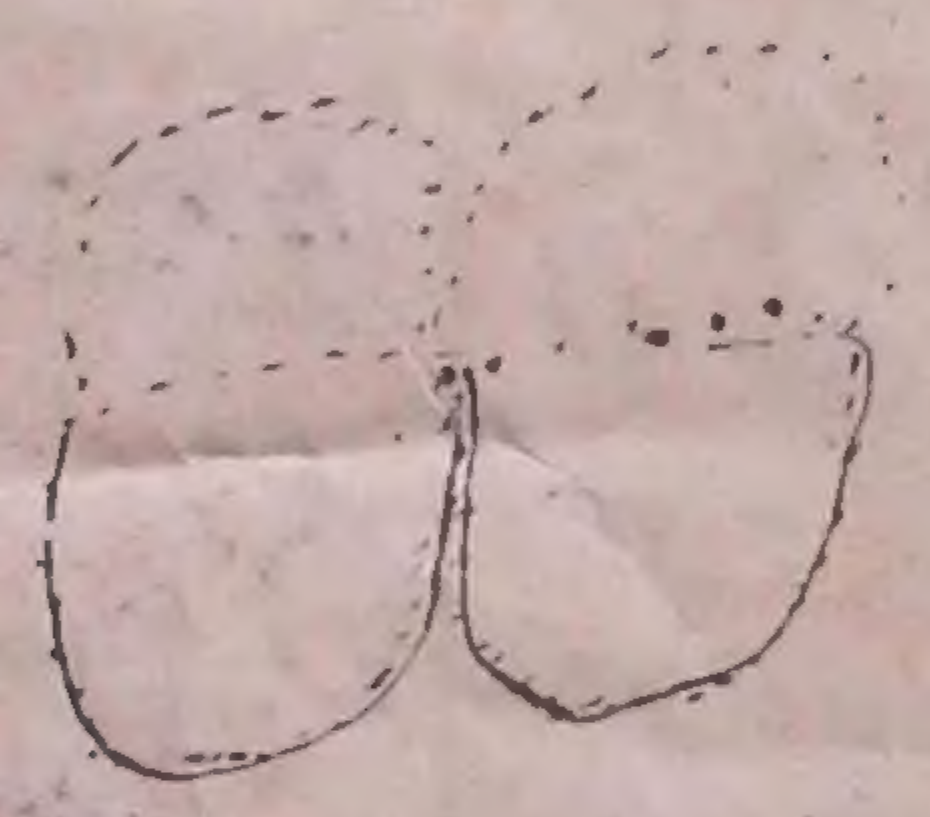
الكتاب الثاني في الحساب

الكتاب الثالث في الحساب





Handwritten wavy lines, possibly representing a signature or decorative flourish.



بسم الله الرحمن الرحيم  
وقفت عام  
كتابي في السلك  
يبدو كما طمس  
على الدفوف  
جاءني





## وقف عامر

کتاب سیر سبک بسم الله الرحمن الرحیم و بیست و پنج جمیع امور جناب میر سید کاظم علی ایام مقام  
 سپاس پی قیاس و ثنائی پے انتہا مر خداوند کریم را سزا است کہ ذرات ممکنات را  
 از فیض پے مستہائے خود از مستورہ عدم بمجمورہ وجود آورد و از کرامت سبک کرانہ  
 خود خلقت من حیث لکان اینا برایشان پوشا یزد رءوفی کہ بعد از انفاض این  
 فیض پے اشتہا بآن عظمت و شان تمام ذرات وجودیہ را با این حقارت مستیست  
 کہ در ذات ممکن است مجوم خطاب من کالانیر جو البقاء ربہ فیعمل عملاً صالحی تقرب  
 وصال خودہ سکا عام درودہ حبیبی کہ بآن عزت و عین کہ والہین را کہ از شوق  
 ولقا در صحرائے حیرت و پنخودے افتادہ اند بہ بشارت تجلای جمال خود و سرفرازی  
 فرمودہ حبیبی کہ بآن جلالت و شوکت مہمان مستند از ا کہ مرغ دل بہش حین  
 فراق سوختہ یزیم وصال دعوت نمودہ اینسے کہ بآن کبریا و جہمت و حشمت زدگان  
 عند لیسان عالم را مکارا بلکستان شوق تقایے خود در خواندہ مقصود کہ  
 عارفان سالکان را با بیانات واضحہ و ادبہ لامعہ بالمعنی و بیان ارشاد کردہ  
 و طریق کیفیت سکوک را در اخلاق و اعمال اصولاً و فروعاً بالسنن ارادہ نمودہ  
 مفصل و مشروح نمودہ زیر لطف و وفا کہ حبیب خود را کہ با کلیل و صطعک بقتیست  
 و خلعت لولاک لما خلقت الافلاک سرفراز فرمودہ یا صفا از در یہ طاہرہ کہ نشان از در عالم حقیت  
 دستو با حبیب خود ہم جلس منمودہ و در دریا سکران لیدہ لب حکم الحسب ابل کتب  
 و بطرکم نظیر انھو و راحتہ و بالکس و لبنا علیہم یا یمنین لبوس کرد ایندہ اسان بر کاف



این امام پرجاهانموده تا ایشانرا از کم گشتگی تیره ضلالت بودای اسلام هدایت نماید  
 الهام خداوند کار کدام خوب علم گشته در جهان بونا تو از مقوله جوایان کاشانی  
 طراوت حسن و جمال و نور و صفا که از جمال تو نبات حتم ناما کجا صفی کجاست  
 تو دارد و کی تسلیم از جمله شکرت بدو آید قل لکم کان النجم و اد الکلمات رتبه  
 قل ان تنفذه کلمات ربی و لو جفا بمثل مددا سیدی الحسن ثناء علیک انت حکما  
 علی نقیبک وصل علیک و صلوة لا یجوز الا بقیة و لا یفیلح علی ان یبدو علی الیه الذین  
 یعلیهم و یسموتم بهم الی رقبته و اجعلنا یجلس معکم فی مجلس النیک و یستلذ بحلاوة ذکرک  
 اما بعد چنین گوید بنده مسکین حسین بن علی الشیرازی الحنفی و شاکر که ملک بالغه ربما ندو  
 قدرت مشاطه یزدانی از جمله بندگان مؤمنین خود که ایمان بغیب آورده اند  
 اقتضای این نبود که درین جزایمان که زمان باطل است حجت خود را که در حجاب مستور  
 مستور نماید و چونکه ابلاغ حجت و احوال دین بر او واجب بود از پنجه را و کجا خود که قرا  
 مبارکند السنه و اذله قرار داده فرموده که تا احکام او را بواسطه اینا بعباد رسا و ازین  
 السنه و اذان در کلام مجید خود بقرای ظاهره پیرموده و فرموده است و جعلنا یسئلمون  
 القری الی بارکنا ینا قری طاهره سیر و ایمن رجوع نمودن بطرف ایشان  
 در خصوص احکام و دینیته در ایشان واجب گردانیده و فرموده و قد رانا لیرید  
 فیما لیس و انما یسئلمون پس این طاهره که قری طاهره باشد همیشه محل نظر و لی الیه  
 است و از برادران طاق و از جانب و قصادق و کوشش شنوا پیاورد و کزین از اینها  
 خالی نمی شود اگر چه عیفر باشد و الا فساد و عالم لازم میاید پس از پنجه لا بد است و هر  
 کسی باشد که مؤید باشد از جانب امام که جامع جمیع علوم باشد بطوریکه در هر  
 صاحب فن بوده بشرق آن علم بر خورده باشد و در هر مسئله از جمیع علوم حق را فنیده باشد  
 تواند که احوال مطهرین و تحریف غالین را از کفر و دهره ارباب مذاهب اهل

میل حد

ممن

مصالح



و نخل از معاندین دین مسیحی ازین شریعت خوانند بکنند کیفیتی که ائمه علیهم السلام  
 در زمان حضور خود میکردند و از هیچ رد نمودن باطل عاجز نبود  
 و این مرتبه محقق نمی شود الا بتائید خاص و تدبیر متین از طرف امام علیهم السلام و  
 احادیث و اخبارشان تصریح باین مطلب کرده فرموده اند ان لیس فی کل عصر خلفا  
 یفوزون دینا تحریف الغالین و انحال المبطلین و چونکه در این جزئی از زمان با  
 اهل بیت عصمت نزدیک بانطلاس و آثار ایشان قریب باندراکس گردیده  
 بحیث کادرات آن بر تفع من این یقین لعین لایذکر تا ذکر و لا یخیر بها خیر  
 پس باین وجه و بر حق و صریح مطلق صلوات الله علیه که بحیث از اظهر عایا عظام این  
 عزا و طریق بصفا است که از دزیه طیبه خود و قطعه از حکر گوشه خود که متصف بصفا  
 مذکوره بوده باشد منتخب فرموده بر خوسان قرار داده اند یعنی و حد حضور و فرید  
 در خود مرجع عظام و مفرق فضائل مقام و منبج بکار معارف و علوم و معدن کوز حقایق  
 و رسوم ابدال المؤمن و المؤمن الممتحن جناب اقا سید کاظم الرشتی اطال الله بقاءه  
 و جعلنا فی کل مکره فیه که الحق کله است که از کل را اهل عصمت برسته و بوت است  
 که عقد ثمر از آن جویمار در بسته و سرویت که بهوی نیم آن خاندان پروریده و  
 زلال ازینا پیچ ولایت نویسنده و از ایام صبا از تلوشا با و ساخ حیون کبر  
 محفوظ گردیده و شیرازستان دانه ولایت میکده و چون انوالا جناب مثل  
 مولی و سادات خود همیشه نمیشد را بتر و بیچ دین پس و نشید قواعد بنی المصلین  
 صلی الله علیه و آله و سلم داشته و ساله جات و اکثر فتون نوشته خصوصاً علم توحید  
 و بیان و معانی و علم تفسیر و اخبار تفسیر طاهر و باطن و باطن باطن و باطن و باطن  
 و باطن تا و باطن و تفسیر طاهر و غیر اینها و علم اصول فقه و علم دفعه و علم مکتوم و علم ریاضی  
 و غیر اینها از انواع علوم معروفه و غیر معروفه و از انجمله رساله در کیفیت سلوک و افلاک





۴ واداب نوشته بودند لیکن چون سبک و جراتش با بفاظ غریبه و نظم کلماتش بقانون

لغت عرب بود و این معنی باعث عدم اشفاق عامه با سکر دیده پس آن جناب  
نظر کثرت مشاغل از ورود مسائل از اطراف و قبائل از عرب و عجم وارد شده  
حل و عقد مشاغل و از بسیاگر حل و ارتحال با ضعف و سستی که در بنیه دلی حاصل

بود با تماس بعضی از اخبار از خلیفین اصحاب که سالک طریق حق و کیفیت

ملوک و رب بودند این دژہ پمقدار افر فرموده کہ رسالہ مرثیہ را بعبادت و احسن

قرب بغم مبتدی بزبان فارسی ترجمہ نماییں این حقراستشالا لامرہ الاشر

وَأَطِيعُوا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَعْلَىٰ إِنَّ أَمْرًا قَوْلَ مُنَوَّدَةٍ مَشْرُوعٌ بِتَرْجُمِهِ بِرَبِّهِمُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم

اجمعین الماعربیں مکونڈو جانے واسیرنے کاظم بن قاسم کچنے الرشید کے دربار

جماعتی از دوستان و خالص اصحاب انجمن کسانیکه متمیز داده بودند آبرو را

محقق طلب موزند از فقر حقیرا که نویسم کلماتی چند در کیفیت سلوک که خود را

کیفیت طلب قرب و رضا او و آنچه سزاوار است که راه رسد که طالب در آن

بسی قریب و بخوای اوست در او باشد در جمیع حالات و اخلاق و همه جا

و سکنات و غیر آنها از مجاری طالت سبب طلب این امر را آن بود که معین

مرايش از اجزاء وصول بگو مطلوب است ان در روشن شود چشمهای ان مسبب نظر بر

نور علمت محبوبان دعو من توفی مکرم این امر ابراهیم حاصل بود بر

من از تو ترا فواج هموم و طلاطم امواج غموم که واردمیشدند بر من در هر حسنه و

درہنہ حتیٰ ایکہ دینار افی طب موزہ این ابیات را میخواندم نظم

الدُّنْيَا وَقَلْبُ الْمَمْتِ الْكَابِدُ مَا يُوْرِئُ لَيْسَ خَلْبُ أَكْلِ شَرَفٍ مِّنْ عَلَى جَدُودِهِ حَرَامٌ عَلَيْهِ

غیر محلّ قالَتُ نَعَمْ يَا بْنَ الْحُسَيْنِ رَمَيْتُمْ بِهِمْ حَمَادَ دِينَ طَلَقْتُمْ عَلَيَّ مَا أَتَاكُمْ رَجْعًا

یمن کے ایجنٹوں نے اس کے ساتھ ساتھ ایک اور شخص کو بھی گرفتار کر لیا۔



کردم مدالها کس عزیزترین برادران پیش من و دوست ترین دوستان بر من شریف  
 دیده من بدون شک اَعَزُّ النَّاسِ وَاسْعَدُهُ وَاثَرُ النَّاسِ وَشَدَّه پس جواب دادم  
 مسلت اورا و مبارک درت نمودم مامول اورا با وجود کمال ضعف و کمال سلب  
 بال که امیدوارم از خدای تعالی اعانت تو فائق اورا بگوراه راست و اینکه نفع  
 سبب <sup>تعالی</sup> طلبه حق را و خدای تعالی است مستعان و مراد است نکلان پس این  
 که خدای تعالی پاک و منزّه است اوست فرد که شرک بر او نیست و زنده که  
 بر اوست اوست و نور که طمت در او نیست پو نیازے که احتیاج در او نیست و صبا  
 قدریکه عجز در آن نیست و کرمی که کجیل در او نیست و شاهدیکه خیری از وفایت  
 و عالمی که هیچ چیز را حاصل نیست و بزرگیکه هیچ چیز را دوبرنگ ندارد و صاحب  
 که هیچ چیز بر آن مخفی نمی ماند و یگانه که هیچ چیز با او اعانت نمیکند و صاحب  
 هیچ چیز را را عاجز نکند و در آنچه که هیچ چیز را را فایده نمی کند و موجودیکه هیچ  
 بادی نیست و هر چه غیر اوست آثار و نشوات افعال او پیا شد و نسبت جمیع  
 مایه بوی او یعنی بوی او که عبارت از ابداع و اختراع او باشد مثل سنت  
 آثار است از قیام وعود و حرکت و سکون تو بوی تو بس فکر کن در این که از  
 تو است یا برای آن خانه هست از تو در حالتی از احوال و وقتی از اوقات  
 در امری از امور پس تو ذات تو حقیقت وجود تو باشد نسبت بفعل خدای  
 مثل کلام تو است نسبت به تو پس چنانکه کلام تو عبارت باشد از این هیئت خاص  
 قائم شده بماده ماخوذه از هوا بقائے و استمراری در وجود ندارد و الا بعد و بعد  
 از تو بوی تو در هر آنی و هر لحظه پس چنان تو مستقل نیستی بجزری از احوال و  
 خود ذات خود و صفت خود و فعل خود و اثر خود و توجه و اقبال خود بدون  
 حق تعالی و جمیع ماسکه از تعالی در احتیاج بگو او مثل تو می باشد بدون تفاوت





از خلق من طلبی که در این دنیا  
فانست که بزرگوارند و در این دنیا

پس درین به بند و فکر و التفات و رفع حاجت و امید و خوف و طمع بگویم جمع  
ما سوے عزیز از پروردگار خود نباشد و در نظرت الا او و اینست تاویل قوله تعالی و لا  
ملئقت منکم احد و امرضوا حیث توئمرون پس بترکیه التفات و نظر و توجه  
بوی غیر او سفامت و کرامت میماند که حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمود  
در دعای صحیفه کامله اللهم انی اخلصت بانقطاع الک و اقبلت  
بکلی علیک و صرفت وجهی عن سکتی حاج الی رفدک و ملئت مسئلتی عن استغنی  
من فضلك و رایت ان طلب الحاج الی الحاج سف من رایه و فله من عقله فلم رایت  
رایت یا الی من اناس طلبوا العز لغيرک فذلوا و اموالهم اشرقت من سواک فافقر و ا  
دعاهم و لا ارفعوا غیرک فاقضوا و انت یا مولای دون کل مسؤل موضع  
مسئله و دون کل مطلوب الیه و رای حاجته انت المخصوص قبل کل مدعو و دعوی  
لا یشترک احد فی رجا و لا یفقد احد معک فی دعا و لا یبطله دایاک بدای  
و حال مضمون این کلمات بلاغت مشون است که ای پروردگار من بدست که خلاص من  
من سبب انقطاع خود بوی تو در کرد ایندم تمامی خود بر تو و برگردایدم و خود  
از آنکه یکسکه محتاج است بعتق تو و برگردایدم مسکت نمودن خود را از آنکه یکسکه مسکت  
از فضل تو و دیدم که طلب نمودن بگو محتاج سفامت است از نعم او و کردار  
از عقل او پس چه قدر دیدم ای پروردگار من از مردم که طلب نمودند عزیز را  
بغیر تو پس ذلیل و خوار شدند و قصد کردند بزرگتر از خیر تو پس محتاج گردیدند و از  
نمودند بلند را بغیر تو پس پست شدند پس تو ای مولای من پیش از هر سوال شد و پیش  
سوال من و پیش از هر مطلوب سگو حاجت من و توئی مخصوص پیش از همه  
شده بخواندن من و شریک نمی شود با تو احد در امید من و جمع نمی شود با تو احد  
در دعا من و نظم میکند ترا و ادرا ندارد و دعوت من و حضرت سید الساجدین علیه السلام



از آن سوره فتح نویسی ۲۱۵

تا صاف شود بگر آنها توجه بگو جبار و تابشند در مجلس اس و محبت با محبوب و  
حالتیکه تا از اخبار باشد و تابوشند شراب اس را در حالتیکه فضا باشد از کدورتها  
والان منته و خبر دار شو تا وصف کم بگر تو آنچیز را که آید جان باور این آتش را که  
تو تا دل کنی و تخریف و توصیف من بنظر محکم بن جان بدستیکه اول آنچه که واجب است



۱ بر طلب راه روانست که مستقر باشد عظمت پروردگار همیشه در قلب خود مثال مغز  
 برای کمال در مقام تاقدرت بهم برساند از همین نوع مشله بداند نسبت  
 تو بطن هری این عالم نسبت باطن تو است باطن این عالم پس هر متیکه که  
 ازین نسبت را داشته و اندکیرا قیاس کن بر او بجهت اینکه هر دو یک پنج اند  
 ظاهر اقرب به فهم مردم پس گفتا برا میگویم و میگوئیم که تو زمانیکه نسبت بهی بر زمین  
 خود را بگو ای سید مینا خور است با کوه مثل دز و ازین جهت است که هرگاه  
 در بای کوه پی می کنی را که در زیر کوه است بسیار کوچک و بداند نسبت این بر زمین  
 کوهها به این زمین مثل نسبت یک جزو است از هفت جزو از پنجاه یک جزو  
 کوه که قطر او یک ذراع است چنانکه بران این در علم هندسه بیان شده و زمین  
 کوچک تر است از پنجاه سصد مرتبه و بنا بر قولی هزار مرتبه پس نسبت خواهد بود  
 کوچکی او را چون نسبت به او را فلک شمس زیرا که شمس مرکز است در جزایر  
 فلک آن پاره از است نسبت این پاره به جمیع فلک از کوچکی قیاس شود  
 و هر کوی از کوههای بزرگ که در فلک ثابت که فلک هشتم باشد واقع است بقدر  
 صد برابر زمین است و کوچکترین ستاره مثل سها که غیر از چشم شد در روشن چشم دیده شود  
 ادراک نمیکند یا نروده برابر زمین است پس زمانیکه حال ستاره که بمنزله یک نقطه است  
 براس فلک بران پنج شد پس چگونه میشود بزرگی جمیع فلک و وسعت او در  
 با این عظمت نسبت بعرض مثل حلقه است که در بیان بزرگی افتاده باشد  
 زیرا که عرض از برای او هفتاد هزار طبقه است و هر طبقه عظمت و کثرت او بمقدار  
 عرض تحت اثری است و از برای عرض سصد و شصت هزار رکن است و در هر رکن سصد و  
 شصت هزار رکن است و کوچکترین آنها هرگاه ما بپوشانیم و ببلعیم جمیع ستم و از زمین  
 و آنچه در میان آنهاست هر آینه جمیع اینها در روشن مثل کوچک میشود و در میان بزرگ



ج

۹ و ایضا در نزد هر یک بقدر این مجموع پانزده مرتبه بصفت مذکور شایسته میان هر دو  
قائم از قوائم عربش بقدر سیر کردن رخ خف شد بر هزار سال نسبت جمیع اشیاء  
ملائکہ کردین مثل کلام است بگو تکلم پس تا کن درین هنگام در بر کردین دعوت  
ایشان و احاطه نور ایشان و اشراق جلوه ایشان و این ملائکہ نسبت ایشان ملائکہ عالم  
مثل نسبت کلام است بر تکلم نسبت جمیع دنیا بگو محمد ال محمد صلی اللہ علیہ وعلیہم  
مثل نسبت کجی و است از صد هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار از جہان  
نسبت باین عالم کبیر و نسبت ہمین عالم و محمد ال طاہرین و سلام اللہ علیہم بقدرت  
خدا ایضا مثل لفظ واحد است بگو لفظ و از عت است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وعلیہم  
درین کلامیکہ گفت اجرا ما شاء اللہ و ما شاء اللہ و ما شاء اللہ و ما شاء اللہ علیہما حضرت  
فرمود کہ بگو ہم چنین بگو ما شاء اللہ ثم شاء اللہ محمد صلی اللہ علیہ وعلیہم و ما شاء اللہ  
کمل الذبابة اذہ اللہ ما شاء اللہ ثم شاء اللہ ثم شاء اللہ فان شاء اللہ کمل اللہ  
فہذہ الدینا چنان جمع کرد با واد طافہ میان مائتہ خدا و مائتہ پیغمبر علی ابن ابی طالب  
صلی اللہ علیہما و آلہما و گفت آنچه خدا ارادہ کند و محمد صلی اللہ علیہ وعلیہم ارادہ کند و  
علیہ السلام کہند پیغمبر صلی اللہ علیہ وعلیہم کرد و او را فرمود و ہمچنین بگو یعنی جمع کن میان  
مائتہ خدا و مائتہ خدا بگو کہ تم کہ مفید تر است و وال بر عدم معطوف و معطوف علیہ  
در یک مرتبہ پیغمبر ما و بگو ما شاء اللہ ثم شاء اللہ محمد صلی اللہ علیہ وعلیہم و آلہ لے اخر یعنی اللہ  
ارادہ کند و بعد از آن محمد ارادہ پس بدینیکہ مائتہ محمد در نزد مائتہ خدا مثل نسبت میان  
باین عالم و بگو آنچه خدا ارادہ کند و بعد از آن علی علیہ السلام ارادہ کند پس تحقیق کہ مائتہ  
علی علیہ السلام نسبت مائتہ خدا مثل نسبت پیش است باین دنیا و نظر کردم لفظ عربی  
عربی را معنی پس تا کن الان نسبت لفظ خود بگو عظمت و برتر کرد و کار پس تحقیق  
کہ تو مضمل شیخ درین کلام کہ مضمل است پیش زمین کہ مضمل است پیش آفتاب



۱۰ که مضمحل است پیش فکرت خود که مضمحل است پیش کرسی که مضمحل است پیش طاعت  
از طبقات عرش که مضمحل است با جمیع طبقات عرش پیش ملائکه که در زمین که  
مضمحل شد بر یک پیش ملائکه و این که مضمحل شد پیش آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
پیش قدرت خداست پیش وسعت احاطه قیومیت و قهاریت او پیش ذات او  
همه چیز منع است و محالست چه از اعلی و چه از ادنی پس درین هنگام چه کوچک است  
قدرت و چه حقیر است مقام تو نسبت بسایر مخلوقات خداست بچنان مخلوقی که  
فانے و زایل اند در جنب عظمت و قهاریت او انصاف ده در نفس خود که اما این عظمت  
و بزرگی فراموش میشود و ای برکت تو توبه و توبه پیش این عظمت است تا اینکه قصد کن  
مخالفت با این حلیم جبار و قهار بکنی پس فکر کن تا نیا که کوچک نفسی خود و ذات  
ذات خود و قلیح و بدیها که نبوده خود با کوچک قدر خود و تا مل کن درین که از دل  
انصاف ناس کن است و از دل این طایفه حسن آنها کست که بالوجه پر از پاک میکنند  
از فضیلت از بول و فایط و سایر نجاسات و جمع میکنند آنها را و بر سر راه و خارج میکنند  
از خانه چنانکه لایق آنهاست میریزد و تومی می بیند که نفس خود را که دوست نمیدارد  
مجالست آنها را و نه معاشرت ایشان را و نظر کن الان در نفس خود که بجهت تو هر چند  
بر سر بگذر بسیار در توبه بکنی و در سینه ای که پادشاه و سلطان کرد پس باز چاه  
از برکت تو از اینکه مباشرت بول و نجاس بکنی و آنها را کثرت خود دفع نما در هر روز  
سه مرتبه یا در مرتبه یا زیاد یا کم پس درین هنگام فرین و هم منبر شخص میگرد  
که میگردد و از دل انصاف خلق و ماحول سیده مجالست او را پس بعد از آن که این دلیل  
جسد خود و اندر رو پست خود را می بیند بیک چیز از باطن که طیب و طاهر است پس هر چه که از  
نویز و میاید بمنبر این است مثل بول و نجاس و خون و غیره را از پا چو کوشته که از  
انسان جدا شود یا غیر اینها و پاکیزه چرکین و نیت است که نهان آخر کرم است



۱۱ از انیک مباشرت آہنای تامل آہنای بکند مثل چرکے کہ از جراحت بیاید مثل آہنیے  
 و آب دہن و غیر انہا از اشیاء رزیلہ و چنہ و ہر کاہ تامل منہ طعم طیب و لذت  
 کہ خوش بو بہتر تل نما بعد از آنکہ اور اچھاے در دامن خواہد بود بجز میوہ کہ ہر کاہ اورا  
 از دامن خود بردن پاک و حرام میشود بر تو بعد از آن تامل آن از خیمہ کہ داخل خیمہ  
 شد و جنابت حرام است اکل آہنای جنابت طہارت و شہیت الا از مجاورت  
 باوے یک دفعہ و ہر گاہ کہ مجاورت بطول انجامید جنابت و نجاست او زیادہ کرد  
 تا انیکہ خون شود یا سخیل بیول کرد پس بھاف وہ الا آن نفس حق کہ آیا باوجود نجاست  
 و این جنابت در تو خوب بپاک کہ تو تکبر کنی و تجتر منی و طلب لذاتہا و شہوتہا و فخر و  
 مردم مکنی بعد از آن تفکر نما تا تا کہ تو طہارت و نجاست مکنی الا بطاعت خدا تعالی  
 و خضوع و خضوع پیش کو و از اچھے است کہ منی تو سبب نرا کہ زما انیکہ ملان شود و بظاہر  
 جبکہ خود پاک میشود طہارت و نجاست کافر کہ او از جہت عدم اسلام و عدم خضوع برکے  
 ملک علامتہ می ہند در نجاست اصلہ خود و معصوم زما انیکہ اسلام آورد و بظاہر  
 خود و طہارت و باسیرت علامتہ اش پاک شد و پاکیزہ کردید طہارت و باطن او و گوشت  
 و خون و مو او و بشر او و تو نیز بعد خضوع و خضوع برکے معبود خود پاک میشود طہارت و  
 پس فکر کن درین مقام کہ آیا طہارت را برکے خود دوست میدار یا نجاست را یعنی  
 باقی بودن باو در وقت موت طہارت و نجاست را برکے خود دوست میدار یا نجاست را یعنی  
 از طہارت و باطنہ و ظاہرہ شود درین دنیا این نجاست تو برکے ہر موہے ہر قتی کہ ترا  
 مے پسند و چون ترک کنی شے بگویند آن مؤمن ہو بہا و از تو بچشکہ ہرگز  
 ہوے جیفہ کند یہ باو دوست میدار این محالست ترا مکر از رو اگر او مکر ہرگز از تو  
 بطریقیکہ تو از جیفہ کند یہ کر از ان شے مے پسند سیکنہ را در تو جیفہ بکند  
 نفس ترا مے پسند و چون اصوات ترا و غیر یا فتن اورا بعصیت و تکبر برکے عزیز



۱۲ جلیل ترک نمودن حکمت او و مخالفت کردن کوهی پند و محو شدن نام ترا از عالمین  
 از علین که کتاب نیکو کار است و بشت او در چمن که کتاب کائنات است و در دست  
 رب لا تغیر اسمی ولا تبدل جسمی ولا تشوّه خلقی بالثانی یعنی ای پروردگار من بتغییر  
 اسم مرا و تبدل من جسم مرا و سوزان بدن مرا در آتش و این انا ربوبیت مترتّب است  
 بکرامت تو پس ای سرور حق و متوجه بقوّه خالق سموات و ارضین پس تا کی در نفس خود  
 ایضاً میثوس از بزم نفس خود ایستاده ای برای نیست منته لغو ذابا الله و سخر باله و کم  
 و لا حول و لا قوّه الا بالله پس بعد از آن فکر کن خود را بمنزل یک خانه بزرگ در دما و محنتها  
 و المها و مرضها و جمعها که محل است برای طبایع اربع صفراء و سودا و خون و بلغم است حال  
 آنکه تو نمیدانی که چه وقت یکی از آنها حرکت خواهد کرد که هلاک تو را و خواهد بود و اگر از جوی  
 که قوام امنیت بر او است بگریزد و اگر از آسایش و سرور او را بجهنم میکرداند و سموم او را بپارچه  
 میکرداند آب او را غرق میکند و آتش او را میسوزاند و باد او را ارباب هم جدا میکند و درند  
 او را میزدند و مرغ بمقتضای خود سوراخ میکند و آهن او را بر دو صد مره او را ریزه ریزه میکند و با  
 آن بدن خمر شده طبعی از الوان تمام مقام و ادبها و امراض و تو در کردار اینها هستی  
 و ایشان مرگ تو پیشتر همیشه از آنها خائف و ترسان هستی و طمع در دما و غلظت بدن  
 دست آنها و اگر تو همیشه مقارن استقامت هستی که گرسنگی نشکستی و کرامت و سرمد و جمع و جمع  
 و موت شب پس بعد از آن فکر رابعاً و غنماً که خدا تعالی بتو کرامت فرموده و الا و مترا و فیه  
 با نمانت بر تو نهاده و بعد از آنها مستغنی از بیایان کفایت میکند و بخصوص قول خدا  
 کریم و ان نعذ و نعمت الله لا تحصوها و فکر کن بدستیکه خدا تعالی اچنان پروردگار است که  
 بیرون آورده ترا از دریا و کباب و کوه و دریا و نشانیست ترا در حجاب و  
 و فرود گرفته است ترا بنور بدو تعب و مشقت و دادا شده است ترا در عالم اظلمه و زیر حجاب  
 و نجات داده ترا از گرفتاری عالم طبیعت و ترقی داده است ترا یعنی نازل کرده است



ہوئے عالم ملکوت و شہود درحالیست کہ شرح لعل و بین الالباب بودہ شے تا صبح  
 کند و آشکار نماید بر نو و حجت خود را تمام نماید یعنی خود را کامل فرماید و الآن تو بدست  
 اوئی محفوظ الی مرتب یعنی جمیع مراتب تو با جمیع اطوار و شرفات میں او محفوظ است  
 در جمیع عوالم رو کہ میدہد ترا از درہ پضا و حیوۃ میدہد ترا در حجاب صغیر و خلق میکند  
 ترا و آن چیز را کہ نسبت یا از برکت و مخصوص بتو چیز یا سکہ لغزش بتو عیا و خواب و  
 مثل طاعت یا آنچه کہ بر ضررت مثل معصیتا کہ از تو صادر شدہ آنچه کہ من است یا از است  
 یا بوسہ است یا در است در تحت حجاب اخضر و حفظ میکند حرکات و سکات ترا و خطا  
 و لحظات ترا و کلمات ترا و آنچه را کہ سینہ و قلب تو پوشانیدہ و آنچه را کہ قواد تو  
 میشود و حفظ او نیست کہ ہر گاہ و آنکہ از در احوال خود اقل از طرفہ العین ہر آنکہ  
 و فانی میشود و فانی ہا از تو اثری و معدوم میشود و ذکر و جز تو معدوم شود پر  
 و احسان او و پنے الا خیر او را و با وجود این تو را صفی میشود کہ ایضات بگو خیر ما  
 و دوست دارد کہ متوجہ ہشے بگو خیر او پس بگو طلب نماید محتاج از محتاج و کار غیب میشود  
 فقیر بگو فقیر پس ہر گاہ پس کنی یعنی با وجود اینکہ تو در حفظ او هستی اما بغیر او ہستی  
 در این صورت نفع کمزدہ است تجارت تو و زبان کردہ است صفت تو و کم کردہ است  
 متاع تو و ایا قصد میکند بگو خدا کے تعلق شخصے و با وجود این متوجہ بگو عدم میشود  
 بنہر نماید کہ کون بگو زایل میکند با وجود اینکہ تو در آن جہانکہ خیر را قصد کردہ باز فقیر  
 و محتاج بگو خدا کے تعلق بد کاریت این کار تو پس بعد از آن فکر کن خاما نفس خود را  
 کہ سے یا اورا میل میکند سوئے معصیت کے مخالف خدا میں کفر سے از افراد خلق و می بود  
 از مردم پس بگو نہ نظر نمی کنے بگو عظمت پروردگار بگو قدرت او و احاطہ قیوت او  
 و حال آنکہ او ناظر است بحسب احوال و حرکات و سکات و لحظات و کلمات تو  
 کہ از است یا بگو است یا از تو نقد کردہ یا در است یا در میں است پس بگو نہ پنا



سید از مردم و حال آنکه از خدا پنهانیت و ملاحظه میکنی عظمت مخلوق را و عظمت خالق را  
 ملاحظه میکنی و معصیت میکنی در حالیکه تو پیش او حاضر هستی و تزامنی بند و هر چه  
 میشوند پس بعد از آن تحقیق بدانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام اندک شایسته جمیع  
 خلق و ایشانند چشم بسته خدا تعالی در بندگان خود و ایشان نیز ناظرند و مطلع اند  
 بر نو بر جمیع حرکات و سکنات تو پس چگونه کوکب میباری نظر ایشان را و مطلع بودن  
 ایشان را بر تو و حال آنکه ایشان از جمله کائنات هستند که شناخته ایشان را و شنیدی جلالت  
 و بزرگواریشان را و بعد از آن ائمه ارکان ابداد و ابدال و نفا و بجا آئیم ناظر اند به تو و مطلع  
 بر تو و مشاهد میکنند اعمال ترا پس بدینکه حق تعالی میفرماید **قُلْ أَعْمَلُوا صِرَاطَ اللَّهِ عَظِيمًا وَرَبُّهُ**  
**وَالْمُؤْمِنُونَ** بگو ای محمد بر امت خود که عمل کنید پس رزق میشود که می بیند عمل شما را  
 خدا تعالی و پیغمبر خدا و مؤمنین یعنی ائمه طایفه سلام الله علیهم چنانکه در احادیث معتبره و تفسیر  
 اند پس بعد از آن ملائکه آسمانها و زمین و ملائکه هوا و عناصر و ملائکه بیخبرات و ملائکه  
 معقبات و ملائکه که موکل اند بر اعضا و جوارح و مشا و تو کتب اعمال و اقوال ایشان را  
 بگو تو مطلع اند و شاهد بر جمیع اعمال بعد از آنکه مکان تو و زمان تو و وقت تو  
 و صورت عمل تو در اینها نقش می بندد و محسوس می بندد صورت عمل تو در جمیع آنچه که در وجود  
 از آسمانها و زمین و کوهها و هوا و آب و غیر اینها خواه عمل بیک تو باشد خواه چند و باشد  
 همانند در لوح محفوظ و کتاب حقیقت تا روز قیامت پس تا تل نما الان در نفس خود که هر گاه معصیت خدا  
 نمائی رسوایی شود در جمیع عالم پیش و نوشته میشود در هر کج که بدانشی یعنی این شخص  
 شقی و کنا کار است پس نفرین میکند ترا همه چیز هر گاه اظمانی مدح بگو در مقامات  
 و مدار معصیت و طاعت با قبال نمودن بگو خدا واد بار آید پس در هر چیز که اراده نمودی  
 رضای خدا تعالی را پس آن طاعت در هر چیز که اراده نمودی رضای خدا را و از برای  
 خدا نکردی آن معصیت است و مرتبه هر یک از طاعت و معصیت در شدت و ضعف

در روز قیامت



مختلف میشود پس تا آنکه در دنیا احتیاج طاعت و معصیت و اختیار ۱۵  
بکن از برای او خیر و صلاح و تقوا و طهارت بکن و تفکر بطول لیس و بنا بر خود  
امیر مؤمنان علیه السلام فرموده **بَنِي بِالْفَكْرِ قَلْبُكَ وَجَا مِنْ أَيْلِ حُبِّكَ وَاتَّقِ اللَّهَ**  
**رَبَّكَ** یعنی جزو از بکن تفکر و تدبر قلب خود را و خدای کن و شب بیکو خود را از خوابگاه  
یعنی پدرباش و تقو و پرستش کار را شعار خود از هر که خداوند که پروردگار است و تر  
فرموده است که تفکر میخواهد و میرا بسو خیر و نیکی کار و بعد نمودن و حضرت سالت  
**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرموده اند **التفكر حیات القلب البصير كما يشي المنير في الظلمات**  
یعنی تفکر رنیکو قلب شخص است همچو راه میرود منیر یعنی طالب نور و ظننها با نور و حضرت  
امام بن طوق جعفر ابن محمد با وق علیه السلام فرموده که **التفكر مراتب احسان و كفارة**  
**السيئات و ضياء للقلب و فتح للجنات و اطلاع العباد و اشارة العلم و خصله العبد**  
بمشکلات یعنی فکر است و کفاره مان و روشنی دلها و وسعت خلق و اطلاع بر خوار کارها  
و زیاده علم است و فکر خصله است که جاد است که ده نشه خدا تعالی بمنزل او و حضرت سالت  
پناه **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرموده که **التفكر حجة خير من حجة سعة و كمال من كمال من خصله**  
**بنور التوجه و المعرفة** یعنی طریق است از حجاب دیکال و میرسد رتبه تفکر را که کمال  
کرد اینده باشد و از حد تعالی بنور توحید معرفت و نیز از انوار و رسم منقول است که **فضل**  
**العبادة اذا التفكر في الله و في قدرته** یعنی بهترین عبادت و کرامت و صنعت و قدرت  
خدا تعالی پس هر چه تفکر نماید تو ای راه روطا حق درین امور در نفس خود و در قلب  
دینا و احتمال او و عدم استقرار عورت و ذلت و فقر و غنا و صحت و مرض او در عالم  
وفا و دوستان و برادر و عدم انتفاع از اولاد و خیره و خیر اینها و چون تو درین تدبر  
و تفکر بودی نما پس حجت و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر  
از برای تو کمال چنانچه در دنیا حاصل میکردی و تو بسو حق و متوجه میشود و آن



بسوی عالم علی پس درین صورت وارد می شود بر توفیق الهی و محل می شود و قلب تو از بر آن نورانی  
 و علوم حقیقیه بشرط آنکه حظه نماز است رک و استقامت را در جمیع احوال قول  
 و حرکات سکناات و جمیع اطوار معاشرت خود را و ایت استقامتی که امر بر او وارد  
 شده است در کلام محکم بجان که فرموده و استقامت کما امرت یعنی محمد مستقیم در است  
 باشد با نظیر نموده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر که در این  
 مرا این آیه که سر این از دو وجه است زیرا که یا مراد ایت که هر که در این امر از جهت  
 امتثال بطریق مضمون و امتحان صیغه که بحث ضعف بنیه و بدن و یا قوای  
 و شاعر طاهریه و طینه میگرد و از خوف و خشیت الهی بخیج که در حال ضعیف پیر  
 و ست می شوند و یا اینکه مراد ایت که امتثال بمعنی بحث کمال مطلق شود و یا که  
 مقتضای ایم است و بنا بر کیفیت استقامت ای در اکل و شرب است که بخور و بقیه  
 مکرر حکایت پاکیزه و استقامت است از مشبهات بحب قدرت حضور در اول آن  
 از و از این نفس در طینان پس بدینکه مشبهات بحث فسادت قلب و صورت طاعت  
 و حق می شود و احداً ظلمت در نظارین در ظاهر و باطن و با آنکه بخور و بقیه که کل بستان  
 اام حسن جگر می فرموده که صدر مضمون آن ایت که بخور و بقیه که هرگاه حلال باشد بر او با  
 طول جسامت و در روز قیامت و اگر حرام باشد ضرر بر آن بنور مایه اخذ بکنی از وی تقدیر  
 سدر من و تقدیر که حفظ نفس تو نماید و زیاده است و لیکن این کل رتبه سفر بین و درجه بین  
 که حوزدن اینها از بر لذت و قوت نیست بلکه از بر حفظ و بقا بدن درین دنیا و یا اینکه بر  
 باشد بر اسرار روح تا اینکه روح توشه خود را از بر روز قیامت بر دارد و اما راجع به  
 که رتبه آنها تحت رتبه مقرر است پس این میوزند از بر قوه و نشاط از جهت هر بخاطر  
 آنچه که پسند و لذت از خواب پرورد خود می ترسند از عقاب و عذاب و اما مؤمنین از  
 سایر عوام پس شود که ایشان بخور و بقیه لذت تا بشکند صلیت نفس ایشان لذت میوزند از



می شود لذت از آنها بغیر احوال و اما مستفکین با لکین و آنها کاشا هستند که میخورند مگر  
بر آن لذت چه نمی رنگ نماند در بعضی احوال است که حضرت رالت صلی الله علیه  
و آله فرموده که هر که سمت آن چیز باشد که دل شکم آدمی شود پس در مرتبه او بقدر همان است  
که از شکم او خارج میشود و در حقیقت امر از این مرتبه خارج نشود و حلاقی می باشد بمرقین و  
صدیقین و اما باین مقدار اکل و شرب است که کم از پختن از آنها و علا این است که انقدر خورد  
که بعد از خوردن باز میل بداشتن باشد و عبت از طعام تمام نشده باشد و باز احتیاج به آب  
آلوده باشد و همچنین اگر در شرب پس شام آنقدر که سبب منقطع شود و عبت نهایی  
رسد پس چون انقدر خورد و آشامید که عبت تمام نشد تا مقدار یک ساعت نبوت  
خوابش توفیق میآید و بعد از آن مرتفع می شود با وجود این چنین مقدار قوت کرد میشود و  
بظنیکند و قوت میدهد و طبیعت انفع میدهد و حرارت غریزیه میآید چنانکه اطباء کرده  
اند و این واضح است اثباتاً و همچنین شام تا اینکه تشنه نگردد پس آن  
انقدر شام که سیر شود بجهت اینکه شرب عبت که بعد از دو ثلث اکل شد و عطش در بعض  
صبح المزاج علامت است که هنوز شرب طعام بعد از دو ثلث رسیده و عطش علامت است  
که بقدر ضرورت رسیده و زیاده بر دو ثلث فضول است که عبت که در وقت میشود و این زیاده  
مناسب است به شایطین و چنانکه آب بنوشد و تعلق بآن میگرداند و این زیاده عبت  
بلادت و حماقت در شرب میگرداند و ماده بارده و رطبه را بهیجا میآورد پس منکر شود  
از این صلاح و لقوه و فایده عبت خلل میگرداند و در ریه و غیر آنها و علامت از بر آن تشنه و تله ذاب  
که هرگاه طعم لیدی که موقوف طبع او با آب شیرین نیم رسیده تا کم و کثر باشد نفس او متاثر  
باشد یا تکلف و خست و هوش خود را در طلب آن و غیر آنها از اطوار خدا و اما مؤمن عاز  
در صدقین نمی شود بلکه مسکوت باشد پیش اولیاد و خیر لید پس هرگاه طعم لیدی از بر او هم رسد  
میخورد و اگر نه تا کم و متاثر نمی گردد و میخورد و خیرش را بطیب خاطر و وسعت دل و نفس چنانکه



۱۶ لذت را میخورد و هرگاه این دلی بر آن شخص و شوار و صعوبت داشته باشد پس آن میکند  
در آنچه مشرب می شود و در اینها زیرا که فایده در هر دو یک نوع است بلکه ضرر دارند  
بسیار از آنکه بدو بیشتر است پس در این هنگام این شخص عارف خوشحال و نفس و سیر  
و چشمش روشن باشد چنانکه در جای درجاء خیزند و می شود و مقصود ما ازین سخن اینست  
که مؤمن غنا را باید طعام لذت را بخورد و با الکلیه ترک کند نماید بلکه ایت که در نظرش  
علی السویه باشد ایستد است که مبالغه میکند در تقلیل اکل و بکسب بختی که  
نفس مشغول بطلب طعام باشد و از توجه بسوی خدا بازماند بلکه می خورد و آشامد بمرتبه که  
حکم را فراموش میکند و است قد جامع و اما لباسی که آنها میکنند بآنچه شرع حرام است او  
بکند و زیاده برین وجودش و عیش و عشرت و عیون السویه باشد و نه ایت که ترک لباس نو  
می نماید با الکلیه می آید اگر از پوشیدن لباس بکند و عجب بر آن حاصل شود و در این صورت  
واجب است ترک آن و ایت که لباس بدین بختی که نفس و مشربند کرد و دولت  
اقبال باز ماند و دیگر مل بکند اکتفا کند ابد و اگر لباس بکند یا غیر بکند بر او از حلال میر  
باشد و واجب است ترک و اگر از جمله شبهات است واجب است ترک آن و اگر اراده بر آن  
خدا و ثواب آخرت هر دو داشته باشد و واجب است اگر اراده در رها کردن آن باشد و بطلو  
محض او باشد چنانکه در دعا وارد شده **اَنْتَ لَا یَرْکُ مَرَاوِکُ لَا لَوَاکُ سَهْوَمَا**  
**وَلَقَدْ اَرْکَ قَرَّةً عَلَیْکَ وَ کَلْبُکَ مَنَیْ نَفْسُکَ اَلْحَ یَعْنِیْ تَوْنُ مَرَادِیْنِ وَ غِرَارُ تَوْ مَقْصُودِ**  
و مراد من ندارم و از برکت است به غیر تو سدا که من و طاق است روشنا چشم من و  
و وصل است خواش نفس من و مرد عارف فکر میکند درین پوشیدن لباس که این لباس  
میکند عورت چنانکه مراد این لباس لیس طنی است که عورتی معنوی را میزند  
لا بد است از تحصیل این لباس که سائر عورت معنوی است که اگر ستر آنها کند منفذ و  
رسوا میشود و بکف آنها بعلت اینها قباحش از عورت ظاهر بیشتر است و این لباس



۱۹ که عورت چنانچه را بر شاو لباس تقوی است و این بهترین لباسها و عورت عبارت  
از این معنی است که ممکن از آنها منفعت نمی شود در هر مقام بحسب رتبه آن مقام و  
خواب پس خواب است اینکه خواب بر تو غلبه کند و نوم را کم کن هر قدر که چنانچه پس بخت  
خواب مرد را غیر تمکید از دور روز قیامت و مگردانم خود را در خواب از وقت بخت  
قرار داد کن بلکه هر قدر که پیدار شد بر خیز و وضو ساز و سجده از برای خدا تعالی کن پس  
ایک از خوابگاه خود بر خواست باشی و بگو الحمد لله الذی هدانا لهذا بعدما كنا لنهت عن  
پس چون شب شد فکر کن در آنجا و بخوان آیات و ادعیه را که دارد و فکر کن در ستارها  
و در طلوع و غروب آنها و در افلاک و حرکت آنها در سرعت و بطاء حرکت آنها و فکر  
کن که این وقت سستی است که بعد از مرکب معوض شده در حالتیکه لیل مظلوم و تاریک  
و دیده ما در خوابند و صدای آنها پس در این حالت فرصت را بخت داشته با برورد  
خود مناجات نما و با محبوب حقیقی خلوت فرما و از ضرر و بوجا خود پیش و شکایت بطلب  
نما از که اینکه بر شاو ترا بخت و بجا پس هرگاه خواب بر تو غلبه نماید بخت و بجا  
بعد ضرورت حاجت پس باز بر خیز و طهارت بگیر و باز بعل میار آنجکه گفتیم از تیر و  
و نماز شب را نیز بعل میار و در و کرد و اگر کن و قائل نما که این وقت است  
که معوض کرد و نماز بعد از مرکب در عالم بر خیز پس در این صورت توفیق و استعداد  
خود را آما ده کن بر این روز پس بدینکه و بنا از خدا تعالی خلق کرده بلکه حضرت معنی که  
مرد را با حضرت بر شاو زیرا که او خیر است از منازل آخرت و رایت از راهها  
که آدمی با آنجا نرسیده و عبور نکرده از اینجا بر منزلت آخرت نتواند رسید پس همیشه  
علی الصبح مشغول این مشغول و بر تو باد کم خوابی در شب بدینکه مؤمن آنکس که روز  
ادب باشد و شب و روز باند یعنی خوابد در شب مثل روز و در ممکن خود بر روز  
در روز و معاشرت با مردم کند مثل شب چه محقق که خدا تعالی صغیر را که آن را

٧  
بئر

۱۲۸

مجلس خوارزم



۲. البلیل ہے اشد وطاء و اقنوم فیلاً یعنی آن نفسے کہ بر بخیر و از خوابگاه خود رشت از  
 بر آید و تاشد و محکم تر است از حیث کلفت و شفقت در راه خدا یا از جهت ثواب قدم  
 بودن در عبادت و نسبت خدا و اقنوم و شدید تر است از حیث مقال و سخن زیرا که حضور قلب در وقت  
 بیشتر مشو پس چنان بیدار بگذرد و چون بکشد بی خواب در روز وقت قبوله پس بخت  
 خواب در درج قسم است بچنانکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله مرویت کہ  
 کہ اول خواب قبوله یعنی محل خواب است کہ ما بین طلوعین شد و این خواب لعنت است  
 و این خواب باعث علت و مرض میشود و درین علت ریاضت برود کہ از شب تا بامداد صبح  
 و برودت هوا و زمین و برود خواب زیرا کہ اینها جمع میشوند غالباً باند مر جا و حرارت را  
 شخص مریمے شود و نیز ایکه ای طلوعین محل افاضا التی است و سرختمه خیرات و این سبب  
 و درین علت از راق میفهم می شود و آجال مقدمی و بچنین سبب حال و صفات کلا در احوال مقد  
 می شود زیرا سبب که شخص در این وقت خواب و در خط و نصب خواب و علت است کہ شخص ناظم مقال نیست با فوار  
 نور که نشأ حرارت و رطوبت بلکه این مقال با فوار و برود و سبب کہ مرکب از اینها میاید و هم  
 خواب قبوله است بقا معنی فتور و سستی و ضعف و این خواب بعد از طلوع آفتاب  
 کہ اول روز باشد و علت شدو ضعف سستی از این خواب است کہ هر چند یک حرارت آفتاب  
 برودت شب را میاید مگر اینکه باز برود غالب بجهت عدم قوت شدت حرارت بر باد  
 برود کہ از خواب حاصل مشو پس بفتح نام حاصل نمی شود پس فتور و ضعف کہ سبب از عدم بفتح  
 و از دیا دما و طعمیه می شود سبب خواب قبوله است با قاف و آن خواب است پس از زوال آفتاب  
 از دایره نصف النهار یک ساعت و خواب در این وقت مطلوب و خوب است بعلت آنکہ حرارت  
 آفتاب درین ساعت زیاده شود پس اگر بیدار باشد حرارتی کہ از سبب آن حاصل شود با او صدمه شود با  
 فتور و ضعف میگرد و اگر خواب نماید برود خواب باز در وقت حرارت نکاو میاید و قوت اعتدال  
 کہ باعث صحت مزاج می شود قبوله معنی ریاضت عقل است چنانکہ از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت



و ان خواب معین می شود بر آن قیام نعل از جهت نماز شب مستحبه است که وقت را  
 بخوابد تا بدن او مستحج و آسوده باشد و لباس ساکن شود و در سجده ایستاده بپوشد و در سجده  
 او طیب و پاکیزه شود و حرارت غریبه بپوشد و بپوشد این امور باعث طول میگرد  
 و الا الان بعد از اینها منقسم چهارم خواب مخلوله است و آن خواب به است بعد از نماز  
 یا در حین زوال پس آن خواب حایل می شود و یا آن شخص در میان نماز و ظلمت تا صبح  
 انداختن معارضه میکند با نفع که از خواب حاصل میشود و این وقت پس آن خواب  
 میشود پنجم خواب مخلوله است یعنی معجزه معنی هلاک و این خواب است در آخر  
 روز و آن خواب باعث مرضها و ناخوشیها میگردد و در ظاهر و باطن و این  
 وقت پر کند نمودن شیطان را و مر جود خود را که اخوان مردم نماید و این خواب  
 اطاعت الهی باز دارد و تقصیل دادن در این احوال خلاف مقتضای آنست که  
 بعد بیان او منقسم و خواب تو بعد از غذا فی الفور بدون همت بلکه نال کن یک  
 تا اینکه غذا در معده استقرار یابد و یا شخص در اول شب بخوابد اگر ناچار باشد  
 بر آن خواب تا اینکه بعد از نصف شب برخیزد پس سخن داخل خوابگاه خود کرد  
 ذکر نماید مقدمات رک را پس سخن خواب اول بر پشت خود بخوابد پس متذکر  
 شود وقت احتضار را و اینکه ملک الموت او را همت میدهد هر چند یک ساعت  
 یا یک دقیقه باشد پس بعد از آن بطرف راست خود میخوابد پس بپایدمیاورد  
 حالتی را که در بالا گفته است که او را بر آن خلی با او کند آتش اندو بر میگردد  
 او را بجای راست بر آن شستن طرف راست و بعد بر میگردد و بطرف چپ خود یاد  
 میآورد این حالت را در حین خلی پس بر میگردد و بطرف راست در حالتیکه سر او  
 بجانب مغرب و پاهای او به مشرق و در او بطرف قبله مثل حالتی که  
 قبر میسپارند و متذکر می شود این حالت را در رجعت بنماید باحقاد و ات خود

طریقه  
 ص



اصول فہم و معنی

666

۲۲ و کلاه شاد و تن را میگوید و پناه بخند از شر شیطان هر دو پس بعد از آن دست  
راست خود را زیر سر یعنی طرف رگ خود میگذارد و میگوید اللهم انی استهدک  
ایکث اقرضت علی طاعة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و احسن و احسن علی بن  
الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی  
و علی بن محمد و حسن علی و نجف بن حسن و میخواند دعا یا نیکه از این بزرگواران دارد و نشسته  
در وقت خواب و باید که در وقت خواب با وضو یا با غسل باشد یا قنایا بتیمم و ذکر میگوید خدا را  
تا اینکه خواب برود پس در این وقت نفس را تسبیح میشود بشرطیکه بگفتن پریشان از طعام  
و شراب و بپند داری هنگام خواب یا بگوید یا سبحان خدا که یک جزء است از بیست و  
چهار بنویس و اما قیام و قعود پس در وقت نماز و غیرت می نشیند بیست و شش مرتبه  
علیه و آله و آن مثل شخصیت است که میخواند بر خیزد این صورت صورت کعبه است که نوشته  
شده باشد و این جلوسه خدمت زیرا که این جلوسه نزدیکترین نشانی است بایستادن  
و این نشستن حاکم را جمع میکند و عقل را و فروز را و میکند و میل میدهد به رسم را که بتدارک  
عالیه در وقت نماز و در غیر آن نشستن بنده را و انصورت نشستن بپراشند  
در نماز و در حالتی که مشرک است و این نشستن بیست و سه الاله است و در صورتیکه مکتوب میگردد و در  
نشستن که کلمات که از برای آنست نشیند و یا از برای آنکه دیگر که نشستن نشستن بپراشند  
پس واجب است اجتناب جمیع اقسام نشستن غیر از دو صورت اول که آنها محمود و محمود میباشد  
پس هرگاه بطریق نشستن اول نشسته بخاطر بیار که من بنده هستم مترصد و مترقب تو که  
خود در آنچه مرا امر نماید و ظاهر را مرا و از اینک پس مشغول شود و بگوید خود و بطلست و بزرگوارت  
و جلال او تا اینکه مراد بیا در وقت امتثال و فرمان برداری او بپزد و در نشستن دوم  
در حالتیکه پشت او راست باشد و میل یکجانبه مثل کمان نداشته باشد پس باید میار و که من  
بنده هستم ذلیل و خاضع و خاشع و خیر و محتاج باطل و مضلل پس خلعت و خیر و الهی و منعم



۳۳  
 اور و بجز او کسی را میخوانم و نیز یاد میآورد در جلد نخستین او در مختصر روایتی که جبار از بزرگ  
 حساب و خواندن کتاب اعمال و دست فوایدی که میفرماید و در هر کمال آیه جانیته کل  
 آیه تدعی که اینها تا آخر آیه یعنی یعنی نواهی محمد صلی علیه و آله در روز قیامت هر  
 نشسته بطریقیکه مشرکت است همچنانکه در نشاند خواندن سخت است که بان کیفیت بنشیند و خواندن  
 می شود هر استی که کتاب عمل خود پس خواند بخاطر آورد که مجلس و وقت او از قبل این وقت و از  
 نظیر این مجلس است شهادتین را میخواند و اعتقادات حق را ذکر نماید مستعد و عیاض شود و از  
 جواب روز حساب و مختصر میگردد و اندر جمیع ششها خود را در این دو قسم مکرر میکند ملاحظه میکند  
 مناسب را در جمیع مقامات و اما در این قیام پس استی مشرب یعنی راست بنشیند و جمع  
 و جوارح قرار گیرد و در جائی که حد اعتدال خلق کرده است او را در او میل نمیدهد و بنا را از استقامت  
 راستی مثل الف و مقوس نمیکند پشت خود را مثل کمان چه بدینکه بطریق کج کردن بنیه را در  
 خراشید پس هر که بر جوب بخاطر میآورد که این عهد خدمت که استیاد است در عهد  
 در روایات طراست سبک او اعتماد و با و دارد از آن شکر خدا را میکند که این را منکر است  
 مثل سایر حیوانات خلق نموده است و همچنین محمد الطاهر که پیشش کج باشد مثل حیوانات  
 نکرد این هر دو صورت و هیئت از جمله صورتهای نفاق و شرک و کفر است پس حق تعالی  
 خود را در صورت توحید است که عبارت از صورت انسانی باشد پس نفعی نماید که  
 باطن خود را نیز بصورت انسانی نماید و همچون کند که ظاهرش انسان و باطنش حیوان  
 باشد و علامت اینکه باطن در صورت انسانی است اینست که از خدا غفلت ننماید تا اینکه  
 باطن او متوجه بطرف علی باشد و بخاطر میآورد فقر و فاقه و عجز خود را تا اینکه پاها بطرف او  
 بطرف زمین باشد پس هرگاه مشغول بدگر خدا نباشد پس رو او متوجه بطرف سفلی  
 میباشد چنانکه رو طایفه حیوانات را همچنان است و دستها او در زمین مثل حیوانات پس اگر  
 و استعداد نماید از افعال پس در این صورت طاعت و پیشانی خود را از جمله بهایم پناه میبرد بر خدا



# کفیت راه رفتن درست

۲۴ تعالی ازین موجود شود باخبر که او در اوست از حیوانیه مقتضای حیا خود و موجود  
در صورت نهانیه زیرا که مقتضای او اینست که قائم بنمود الایها امر که در او محبت خدا  
تعالی باشد چنانکه پیش روین بین امیرالمومنین علیه السلام وارد شده است که فرموده  
وَلَا يَقُومُ إِلَّا لِمَرْبَةٍ مَحَبَّتِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَأَمَّا كِفَيْتُ رَافِعٍ رَفْعُ رَأْسِهِ رَافِعٌ رَافِعٌ رَافِعٌ  
درست و اعتدال داشته باشد بمعنی که راه را بر پیش خود کج نماید بلکه راه را بخط راست  
طی نماید و میل نمیدهد بعضی حصصا خود را بعین نظر هر که راه میرود در او در حالتیکه بعضی  
دیگر متوجهند بطرف هر که در او راه میرود با سکنه و وقار چه اینها علامت ایمانست پس لهذا  
نمیکند بطرف راست و چپ بلکه انفات لبها پایگاه خود پیش او راه میرود در حالتیکه مقصود  
میشود پیش عظمت خدا و کبریا او در حالتیکه مضمل و ذلیل باشد پیش قناریت و بهاء  
و راه میرود الا بطرف هر که رضا خدا و محبت او در او باشد و راه نمی رود با سستی که زیاده از حد باشد  
و نه بطعنه که زیاده از قدرش باشد و بلکه راه میرود متوسط بطرف هر که محبت نزدیکتر باشد  
از بطو و بخاطر می آورد و حال میشد و حرکت خود بوجهی که تعالی بطریق استدار و مترجم  
گوید که معنی حرکت مستدیر در اینجا اینست که احتیاج و فقر ممکن بود مبدع خود در جمیع  
عیسیه و شهود علی التو به باشد بمعنی که بجهو نباشد احتیاج بکس که تعالی کمتر باشد از  
دیگری و احتیاج دیگر زیاده باشد از غیرش مثل اینکه بگوئی احتیاج عقل بگو مبدع  
تراست از احتیاج نفس بگو او و غیر اینها بلکه احتیاج حمله بگو مبدع می مانند الا اینکه هر کس  
در مرتبه خودش و چرخ در مقام و منزلت که در اینجا واقع است مثل حرکات دایره که در  
فرض میشود نسبت به حرکات اجزاء و این نسبت بقطب دایره چه جمیع این حرکات  
نسبت به محور در کمره نسبت بقطب در دایره مساوی است الا اینکه هر جزو در مقام خود با  
عود میکنیم ترجمه بعد از آن طلب است و میکنیم از حد تعالی و تصور میکنیم اینرا که اگر طلب کند  
از خدا تعالی فیض و نور بخواهد و طلب و تاز عمل و همین جبارت از





گفت زاده فتنه و است

عبدالکرم

بیوسے مبدع و علم جبارت از نور است و شاہد برہمہ کا کہ اگر طلب نکند فیض را  
 و نور سے از خدا و غیرہ قول امام علیہ السلام کہ فرمودہ لعلم یتفای العمل فان اجاب  
 والا راتحل یعنی علم نہ ہو کہ عمل را پس اگر جواب دہ یعنی بمقتضای اس کے عمل ہو و  
 و برقرار مشود والا کوچ بکند و اما بیا سائر احوال پس کہ یکن از خوف الہی ہر قدر کہ میتوا دار  
 بر آ مصیبت امام مظلوم نید شتاب بل بختہ یعنی ہنسوں کو میں امام حسین علیہ  
 السلام بدسیک کہ یہ در مصیبت او بہترین طاعتها و عملها کہ روزیرا جلب میناید و سنیہ را  
 وسعت میدہد بختہ ادراک علوم و قلب را نورانی میکند و بخت جزیت مے شود و شرف و  
 میرد و بر تو باد محالست انکیکہ امام حسن را بجا طر تو میاورد و بر تو باد نشتن در مجلس  
 ائمہ علیہ السلام مذکور مے شود چہ چھون کہ نور بزرگ خدا درین مجلس ظاہر میشود و فرمیکہ کہ  
 کہ در آنجا نشستہ باد ہم ظاہر اورا و ہم ظہا و اولیقات جمیع ہما و اولیا خصوصاً اشرف گایا  
 و بہترین ہما حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پس کہ ہر اکہ غایت ہما شامل حال  
 کرد و پیشقے میشود و ہرگز و جسدہ رکن چندہ بسا قلب را می اند و طمانینہ و بہا و وقار کہ از لوازم  
 منونست امیر و در اعلیٰ آیت و تا تل کن در قول خدا تعالی کہ فرمودہ انذ فلیضخکوا قلیلاً  
 و لیکوا اکثر اجزاء ہما کیوں یعنی باید کہ خذہ ہند و سار کرید زیرا کہ جزا وادہ خواہند  
 باخیز کہ کہ سبید و شجر حزین و دائم محزون ہاں تجہ ہنوز غفلت پرور و جاہل و خوف الہی را در  
 بر کن و میان جہوس کنندہ و حینہ کنندہ و بقتدہ بیکہ شش و واسع کلون شش و قرار دہا ہر  
 خود وقتے را در خلوت درشتا رد و فکر کنیہ در آن در آثار صنع و قدر خدا و تا تل ہما در عالم  
 و طریق تفکر نہت کہ جمع مکنیہ قلب خود را و حواس خود را و متفرق مکر دہم و طریق جمع نمودن  
 دل آت کہ تو نزدیک ہما ہما و ہما و ہما و ہما ہر کہ از نوفوت شدہ غصہ خود را کہ سوا  
 نماے از خدا تعالی کہ برشتا تر بہتر از اچہ کہ از نوفوت شدہ چہ بدیکہ کہ تعالیٰ صاحب فضل عظیم است  
 و تیر عظمت و جلالت و نہایت و سطوت و سلطنت و مت شدن جمیع ماسوا را پس ہر روز

بحر زبور

١٦٦



۲۷ خود بطریق پس در صورت قلب جمع شود زیرا که مطون نمی شود و آرام نمیکرد قلب مکرر معبود  
خود و نظر کردن بگو نور و بها و عظمت او سبحانه و تعالی بنظر جمیع بصر ساینده تدبر کن در عالم  
بنظر حیرت و حیرت و عجب در خلق نمودن این خلق عظیم با اختلافات مقامات و مراتب  
آنها در اینکه چه خواسته این خلق در خلق نمودن آنها و فکر کن در اختلافات مراتب جاد و  
و نباتات و حیوانات در اختلاف صفات اجزای و انواع و اشخاص و فکر کن در بهشت و  
و احوال و اوضاع او و سایر اطوار و حرکات و سکناات او پس در نظر کن و دید باین طریق <sup>مراتب</sup>  
امری عجب و غریب و باید طول نشود از این فکر و نظر هرگاه اندک تو به هیچ چیز وصل نکرد و در نظر  
و فکر و هیچ شئی زیر که درین نظر و فکر متعلّم بشی پیش خدا تعالی پس هرگاه خدا تعالی  
بر تو چیزی حمد کن او را در هر دو حالت راضی باشی و نگارد کن و طلب و فکر از ترک کن و بگو  
هر که بگوید در یاد و جا کند در کوشش با نیت که بسیار بگوید درین صورت کثرت و بنود و  
او و هر که طلب کند چیز را معنی نماید و طلب یافته شود و آنچه بر او و طریق دیگر بر  
فکر است که نظر و تدبر کنی در عالم و در اشیاء با جمیع قلب بدون اینکه ذهن تو بجا رود  
پس فکر کن در رحمت خدا در حق که قلب تو متوجه بگو است پس درین صورت می آموزی  
آتش را که مستودعت در آن اشیاء در عالم بدان تو یقین ثابت و جازم که خواهی رسید  
علوم و نخواهی چشید شیرینی حکم و اسرار را که بطول فکر و نظر بجهن عمل و کثرت جاد و  
در کس حکمت و اسرار با نیت شود بدون تفکر و تدبر و فکر هم بدون عبادت و بجز نیت بلکه  
میکند بگو حکمت و اسرار و خواستها نفسی پس هرگاه در آن فکر دل تو بگو امر که نامور و  
میل کرده لغات کن بگو عظمت خدا و خم غور از آنچه که دل تو پیش او می رود و رفت و  
اینکه این خم خوردن و محسوس کردن زیاد بگو در بر آید که حواس و در و سوا پس  
خفا که در سوره میکند در سینه مردم و با لغت و تفکر بسیار پس تحقیق که من صفت  
میکند بر این تا برسد با علامت و مقادیر و منتی در رج معرفت و کمال و کمال



نما اوقات خود را و ضایع کن آنها را در بطالت و صرف بکن در چهره که بر او ۲۷  
 مخلوق شده اند چون صبح نموده بکن نافه صبح را در اول طلوع فجر صادق پس  
 بعد از آن نماز واجب صبح را بعمل بیاورد در اول وقت بدرستی که مراعات اوقات  
 بزرگترین نزد یک کننده است بگو خدا تعالی در اول وقت رکعت اول نماز  
 وقت حضور است و ایدت قول خدا تعالی حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُجُودِ  
وَقُوا مَوَاقِيتَها یعنی حفظ کنید نماز را خصوصاً نماز وسطی را که قیام را در آن  
 چنانکه در بعضی اخبار وارد است و بپای خیرید یک رکعتی در آن که قنوت گذشته است  
 و محافظت نمودن نماز عبادت از ادا نمودن است در اول وقت چه بدرستی که آن  
 دلالت میکند بر کمال اعتنا بنده بر خدمت آقای خویش زمانیکه صبح کرده و طلعت  
 شب پرون آمده بخاطر باری است خروج خود را از تاریکی عدم امکان بگو مبدء وجود  
 کوفی و از طلعت و تاریکی شکم ما در صبح طالع و لایح این عالم در حالتیکه بودی بفهمیدن  
 هیچ چیز و بگو که جابل محض پس خضوع کن و خشوع کن و نماز بجا آر از برای کسیکه تبت  
 و او ترا در حالتیکه که کوچک بودی در شکم مادر حفظ کرد ترا از ناخوشیها و بدیهیها  
 کننده تا اینکه خارج کرد ترا بر این دنیا بود که قدرت بدست بر آن نفس خود نه خیر را  
 و نه شر را و نه موت را و نه حیات را و نه تنویر را پس شتر در این هنگام مثل نشستن بنده  
 خاضع و خاشع و ذلیل بختی که قدرت ندارد و هیچ چیز او را کل است براق خود  
 بر طرف که متوجه گرداند او را بنیاد او را هیچ چیز را و نشستن بنده خاضع بهمان  
 طریق است که ذکر کردیم در حلیه مشک در حالت نشسته و چون نشسته پس مشغول ذکر خدا  
 باش و افضل ذکر بعد از نماز تسبیح نماز فاطمه علیها السلام است بعد از آن بگو  
 در صبح و شب که از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است در سجده که در نماز  
 پیغمبر خوابیده بود و همچنین از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده است



۲۸ الا انک این حضرت فرموده کہ قرار بدہ تسبیحی کہ از خاک قبر امام حسین علیہ السلام باشد  
در دست خود داند عار بخوان سه مرتبہ و بعد از آن تسبیح را بسوی چشم خود بمالد و بگوید  
اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ ہذہ التَّزْبِیْۃِ وَ بِحَقِّ الْمُبَارَکَۃِ صَاحِبِہَا وَ بِحَقِّ حَبَدَہِ وَ بِحَقِّ اَبِیْہِ  
وَ بِحَقِّ اُمِّہِ وَ بِحَقِّ اَخِیْہِ وَ بِحَقِّ وَلَدَہِ لَیْسَ بِہِیْنَ اَنْ تَجْعَلَہَا شِفَاؤَ مِنْ کُلِّ دَاوِیٍّ وَاَمَامٍ مِنْ کُلِّ  
خَوْفٍ وَ حِفْظًا مِنْ کُلِّ سُوْءٍ پس بعد از این کلمات را دہ مرتبہ بگوید پس سختی کہ  
وارد شدہ از حضرت رسالت ینا چہ کہ ہر س بگوید این کلمات را در ہر روز دہ مرتبہ  
میخشد و در حدیثی چہا ہزار کما کپرہ و نکا ہزار داورا از شرمک و فشار قبر نشوز  
و از حساب و از نما می ہولہا و این ہولہا صد ہزار ہولیت کہ آن ترین آنها  
مرکت و نگاہ مبارک داورا از شرم بپس و حبش او و قرص او را دایم ہر دو قسم او را  
کشف نماید و تسبیح میدہد او را از مصیبت و آن کلمات ایت اَعْدُوْتَ لَکُلِّ  
ہُوْلِ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَ لَکُلِّ ہِیْءٍ حَسَمَ مَا شَاءَ اللّٰہُ وَ لَکُلِّ نِعْمَۃٍ اَحْمَدُ لِلّٰہِ وَ لَکُلِّ رَحْمَۃٍ اَشْکَرُ  
لِلّٰہِ وَ لَکُلِّ عَجُوْۃٍ سُبْحَانَ اللّٰہِ وَ لَکُلِّ ذَنْبٍ اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ وَ لَکُلِّ مَصِیْبَۃٍ اِنَّا لِلّٰہِ  
رَا جِعُوْنَ وَ لَکُلِّ ضِیْقٍ حَسْبِیَ اللّٰہُ وَ لَکُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَی اللّٰہِ وَ لَکُلِّ عَدُوٍّ  
اَعْتَمَصْتُ بِاللّٰہِ وَ لَکُلِّ طَاعَۃٍ وَ مَعْصِیَۃٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اِلٰی اٰخِرِ  
و این تسبیح عظیم کہ کلید کجنا کشت بندہ رزم است و مشتمل بر بارزہ فصل است  
کہ ہر فصلی بہ جزئی است و مصدر نشوز و ہر گاہ سہ قرائت نماید این را بعد و حروف  
فصلی بن یقین میرسد با سہ آن فصل متضمن است پس زیادہ رود ہر ہو یک سحر و برکت تو  
ہو لے ذکر کن لا الہ الا اللہ را بعد و کپہ ہا سہ کہ ترقی دہ عشر آرا سہ اعا و ہر قدر کہ رسید بعد  
اَنْ ذکر کن بشرط آنکہ توجہ تمام و اقبال عظیم داشته باشی و اگر برسد برو بھی دستے پس بگوید  
مَا شَاءَ اللّٰہُ بعد و حروف و با نظر تھلکہ ذکر نمودیم از ترقی دادن عشرات سہ اعا و دو  
انعام نمودہ با ہر توحہ نغمے آویزیہ یا حزویہ پس بگوید الحمد للہ برابر عدد کتابتے کہ آرد



۲۹ خدای تعالیٰ بر آن نعمت را مستمر گرداند و از او بر تو و اگر کنایه کر دسی پس بگو استغفر  
 بمقدار عدد حروفی پشیمان شدن و هر کلمه رود و بتو مصیبتی در دنیا و تو یا در د  
 العیاذ بالله بگو ان الله وانا اليه راجعون بقدر عدد حروف تا نگاه بدار و ترا خدا تعالیٰ  
 از شر هر مصیبتی و مقید گرداند بر تو امیضت را بسمت کالیه که باشد و هرگز  
 منقطع نکند و اگر زنگ باشد که شک شد بر تو کار داد و شوار کردید بر نعمات و رواورد  
 شایدی که ترا از آنها گریزی نیست پس بگو حسیه الله بعد و حروف و با تو جس  
 بر ستم که خدا تعالیٰ خلاص میکند ترا از ضیق و تنگی که تو در آدستی البته است الله تعالیٰ و اگر زنگ  
 شد که رو کرد بتو فضل بده و قدرش را میخیزد بنو حصن ذکر تو کلت علی الله بعد و حروف  
 وی بطریق که مکرر کرد پس تحقیق که خدا تعالیٰ کفایت میکند ترا و دفع میکند از تو این  
 قدر را بکرم و فضل خودش و اگر زنگ شد که قصد کرد ترا بشنیدن که بر تو برساند و یا اینکه بگوید  
 از کسی داشته باشی پس بگو عظمی الله بعد و حروف و که تحقیق خدا تعالیٰ ترا بجات و  
 میدارد از دشمنان است و اگر زنگ کنایه کرد و طاک کرد و خوف این دار که عجب بر تو  
 شود و یا اینکه این از تو مقبول کرد پس بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم بعد و حروف  
 بر ستم که خدا تعالیٰ کنایه ترا میخیزد و تو من بعد ترا بر طاعت مقبول و سچین اگر خوف داشته باشی  
 بر مصیبت واقع شود یا بر طاعت موفق گردد باز این قول را بگو بعد و حروف و بر ستم که خدا تعالیٰ  
 نگاه میدارد ترا از مصیبت و تو من بعد ترا بر طاعت و مختصر کلام اینکه بخوان این دعا را  
 یا مجلایا مفصلاً یعنی فضل فضل چنانکه بیان و موافقت کن این دعا را در جمیع حالات پس میمنه از  
 عجایب و غایب بسیار و بر آورده میشود بر تو جمیع نعمات دنیا و آخرت و این مختص وقت  
 صبح نیست در اینجا ذکر نمودیم که آنکه حواس در وقت صبح پهن جمع شود و از سایر اوقات  
 و مضیض خدا بسیار نازل میشود در این وقت از جهت آنکه این نعمت از نعمات بهشت است  
 و ملک جوزهر فرد این نعمت خلق شده است درین نعمت که وید صدیقه طاهره

و شایع



یعنی فاطمه زهرا سلام الله علیها از برکات ششماه دین و دنیا اعظم حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام زیبا کاین در جنت واقع شد و این عت مطهر منشا جنت است و منبوع است  
 در دنیا و از جنت است که وارد شده که جلوس بر مصلا خود تا طلوع آفتاب توسع میکند  
 در روز و جلب میکند اموال را و نیز صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و در هر روز  
 هزار مرتبه و اگر دشوار باشد بر نو در هر روز صد مرتبه و روز جمعه هزار مرتبه چنانکه از خود  
 وارد شده و بهترین وقتها اول صبح است و اول طلوع آفتاب و اول زوال اگر توانا  
 است که احسن است اعداء آنها را بعد از عصر یا بعد از غروب یا صد مرتبه پس کسین  
 تمام نمودن چیز است و حفظ کن در تمام این احوال نفس خود را و احتیاج او را و حفظ کن  
 رب و پرورد خود را و معنای رب و ملاحظه کن باب این سخن و سایر لطیفین او را پس چون گفتن  
 خود را در وجدان حفظ الفات بکن جو واجب بدین آیه و کیفیت پس این آفتاب طلوع  
 نمود و منت کن اوقات خود را و قرار ده بر خود وقت معینی که در آن قرآن تلاوت  
 نمائی زیرا که در اوست نور و نبات و در او چیز و برکت و اگر نتوانا بخوان او را در خلوت  
 بصوت خفین و متواضع و خضوع و استغفار بکن چنانکه قرائت است که این کلام خدا که ترا به  
 مخاطب نموده در حالتیکه میخوانی او را پیش حضور او میخوانی و ترس از اینکه خوانی از آستان  
 که نازل شده پس بیک در بیوقت افتد و کذب بر خدا گفته اند بخود با اله خدا کن از آنکه  
 لحن نمائی در قرائت بچینی یا بچینی و لحن چینی است که حروفات را از مخارج خود آفرمائی  
 و وقوف را حفظ کنی بلکه باید بخوانی او را با ترتیل و باطاعت نمودن محسنات قرائت از آن  
 یازده امر که در کتب قرائت مذکور است و حذر کن از مقابله آنها از آن پانزده امر  
 که مستحسن نیست در قرائت و لحن چینی است که معانی را ملاحظه کنی و قرائت را با مزمل  
 منی از میانی کنی بلکه باید بپیشش که هرگاه بر او امر رسد عقیده کنی دل خود را که متشال  
 نمائی راه محبت و شوق و بفرمائی این را که این متشال فخر است و عفت و شرف و هرگاه

از برای



نوایی رسیده پس چنانکه قلب خود را که نفس خود را از اینها دور کرد زیرا که اینها از امور دنیوی  
 میخواهند و زمانه بزرگوار است رسیده پس طلب کن از خدا که او را در روز تو گرداند زمانه  
 بزرگوار و جهنم رسیده پناه ببرم بر خدا از شر و طلب نما از خدا که ترا از دنیا  
 دهد و چون بزرگوار و قشنگ باشد پس پناه ببر خدا که ترا از شر و دنیا جدا دهد و چون  
 رسیده بزرگوار است که نشسته بر عجلت بگیر از وی و قیاس کن بفرمانی که اگر میگوید یا ایها  
 توهم یکی از ایشان بگوید پس اگر نیک بودند در اعمال صالحه ایشان شرک بود و اگر  
 بی صفا و کمال کار بودند در هلاکت ایشان بیک بود و چون رسیده بزرگوار است که خدا تعالی اینها  
 حکایت از کفار نموده از قولها بطل مثل قول ایشان عزیز بن الله و المسیح بن ابی القیس  
 و ان اللامکه بنات الله و ان کتم مغلوله و امثال اینها از کلمات پس در اینجا ماصدا خود  
 مخفی و پست نما و خدا را منزله کن از آنها و تبرا کن بجا خدا از اینها و از اقوال و اعتقادات  
 هر چیز که مشایخ بزرگوار در امثال این عقاید کافیه و باطل و چون رسیده بزرگوار است که خدا آنها را  
 تکه تکه بفرماید و بکشد و عذاب ایشان را و عدل نماید پس بلند کن صدای خود را و شدت نما در قرائت  
 مثل است کن صوت خود را در وقتی که میخواند این آیه را که و قال الهی و یدم مغلوله و عن کن یهود  
 بر آنچه که گفته اند و بعد از آن جهر بپوش قول خدا که گفته عجلت ایدیم و لعنوا بما قالوا پس کن  
 آنها را و بعد از آن متوسط کن صوت خود را و فی الحکمه سچو متوسط که نزدیک بنده با و بگوید  
 مبسوطان یغفر کیفی شاء و همچنین جهر بنماید در قرائت و چون بمقام خطاب رسیده مثل  
 یا ایها الذین آمنوا یا ایها الکنان امثال اینها پس بگوید و بعد بگوید و بگوید و نیز از جمله طین  
 خطاب شفاعت میست و چون رسیده در آنچه که خدا بفرموده است بگوید قل هو الله و قل یا ایها افرون  
 پس بگوید در نفس خود هو الله و قل یا ایها افرون و بگوید که میخواند لکم و نیکم ولی فی الاسلام  
 سه مرتبه و متبکی که گفتوا احدثوا و بگوید که الله بزرگوار است و همچنین سایر جملات را که در رسیده در  
 ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جمیع بهر طریق ذکر که باشد خواه از قبل تفسیر طاهر بود یا

ثالث









لیلہ مبارکہ شب قدرت حقیق کہ ہستیم انداز کنندہ و در آن لیلہ مبارکہ جدا ۳۳  
 میشود و فیصلہ ہا پر حکیم بر امر محکم و ہائے طشت کہ ہم عبارت از حضرت رسالت مآت  
 و کتابیین عبارت از سرور کونین امیر المؤمنین است و ضمیر آما انزلناہ راجع بالمؤمنین  
 است و لیلہ مبارکہ عبارت از صدیقہ طاہرہ حضرت فاطمہ علیہا السلام است یعنی ما نان  
 کردیم علی بن ابیطالب بعد و تزویج از برک فاطمہ فیما یفوق کل امر حکیم یعنی در فاطمہ زہرا  
 تیسر میاید ہر امام حکیم بعد از امام حکیم و مثل قول خدا تعالی ان عدۃ الشہد عند اللہ  
 اثنی عشر شہد ان فی کتاب اللہ معنی ظاہر شامت کہ عدد و حکما ما ہست کہ اثنا  
 و وارزہ ما ہست در کتاب خدا تعالی و اما معنی باطن ثنی عشر عبارت از دو وارزہ امام  
 و مثل قول خدا تعالی من قوم موسیٰ امۃ یدعون بالحق و یدلون و قطعنا ہم  
 اثنی عشرۃ استبا طائما و معنی ظاہر شامت کہ ہست از قوم موسیٰ مکرر  
 کہ راہ نما فی میکند جو حق یا سبب حق و عدالت ینماید در میان خود ان بطریق بیست  
 و کردیم ما انہا را دو وارزہ سبط از حیث امت و در حدیث وارد شدہ است کہ انہا  
 قوم شہد از ماورای چین کہ مسلمان کہ خارج میشوند با قیام آل محمد صلوات اللہ علیہ  
 و آباء الطاہرین و اما باطن کہ عبارت از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و آتہ کہ ہست میکند  
 و عدالت بیان خود ان عبارت از ائمہ اثنی عشر است سلام اللہ علیہم و عیز از انہا از امامت  
 بواطن انہا عبارت از پیغمبر و ائمہ علیہ السلام بودہ با و خواہ ایکہ از قبل بغیر باطن باطن بود  
 باشد مثل قول خداوند کریم کہ فرمودہ است بسم اللہ الرحمن الرحیم قل ہو اللہ احد اللہ یصلوہ  
 یولہ و لم یکن لک فواجہ و خیر انہا مترجم گوید کہ سیدنا درجہ لہ الفداء بغیر باطن این آیت  
 شریفہ متوجہ شدہ اند و ششادیت کہ مردم متحمل نیایان میشوند و متوجہ خصوصاً ان این  
 زمان کہ با اکثر شان بر دو خدا و بتکفر نمودن منصبین و کھنہن شیعیہ امیر المؤمنین  
 انجمن شیعیہ کہ خدا تعالی سیر در ان و رجوع نمودن بگو انہا واجب کرد اند و فرمودہ است



۳۴ و جعلنا بينهما وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة وقدرنا فيها اسير سري واما  
 انسين در حديث وارد شده است كه قرى ظاهره عبارتست از نبعه ما و مايزا و بين  
 جهه و هم از حقه است بآن مقتدا جعلنا من كل مكره فداه سچا نكه او تزد و در اين  
 به پشوايان خود كرده استال اينمطالب را در زوايا اخته پر نور و صفاء صدور مخفی داشته  
 چنانكه شايسته عاقل اول قول خدا تعالى قل هو يا ثبوتات في صدور الذين  
 او تو احييتهم عنانم را از بيان بمطلب باز داشته باز خود كرديم بترجمه و خواه تفسير  
 بوده باشد مثل قل خدا تعالى بغن الله كلا من سعة معني ظاهرش ايت كه خدا غني  
 ميكند هر كس را از وسعت و كرم خود اما در تاويل معاش ايت كه زمانه كه قائم آل محمد  
 صلى الله عليه و آله خروج نمايد هر شخصه از ديكرى مستغنى گردد و علوم منظور شود بخيلى كه سچا  
 بعلم و كرمى محتاج نمى شود و غير اين خواه تاويل من بوده باشد مثل قول خدا تعالى قل هو يا ثبوتات  
 الذين قيل لهم كفوا ايديكم عن القتال باقول الله تعالى فلما كتب عليهم القتال معني ظاهرش ايت  
 كه آيا نگاه نميكنند بگويا ميكنند شمشير را كه واداريد و شما خود تا زار از جنگ پس ما ميكنه  
 و لازم كرديد بر ايشان جنگ الخ و اما در بيان تاويل فاذ الذين قيل لهم كفوا ايديكم عن القتال عبارت از ايت  
 من است فلما كتب عليهم القتال عبارت از ايت من عليه السلام و خواه ايت ظاهر هر كس بوده باشد  
 قول خدا تعالى و هذا صراط على مستقيم ظاهرش ايت كه اين راهيت از براى من است مستقيم  
 و اما تفسير ظاهرش ايت كه على عليه السلام ميخواهد صراط را اصاد بگويا ميكنند و معنيش انظر  
 كه راه على بن ابي طالب صلوات الله و آله عليه راهيت است مستقيم و مثل قول خدا تعالى ان علينا  
 للهدى و معني ظاهرش ايت كه هر ايمه بر ما ايت نمودن و تفسير ظاهرش ايت  
 يا را مشد و معنيش ايت كه هر ايمه بر ما ايت نمودن و مثل قول خدا تعالى ان علينا  
 جمعه و قرانه و معني ظاهرش ايت كه هر ايمه بر ما جمع نمودن او و قلب و اثبات نمودن  
 قرائت او در زمان تو و اما تفسير ظاهرش ايت كه يا را در عين مشد و معنيش و قرانه را

منشتر



## گفت حال مال

قرنہ میونسے معنی بچپن بنو کہ تحقیق علی جمع کر دہا اور خواندہ است اور اوٹل قول خدا  
 تعالیٰ وَاَنذَرْنِي اَمَّ الْكِتَابِ كَذٰلِكَ عَلَّمَنِيْهُ وَمَعْنٰی طائش است بھتق کہ قرآن در اصل کتاب  
 در لوح محفوظ در حضرت قرب جوارا ہر آئینہ عالی و محکم است و قیصر طائش ہر طائش است کہ علی  
 علم سکیرے بر امیر المؤمنین علیہ السلام معنی اسے بنو کہ ہر آئینہ عالی علیہ السلام حکیم و مثال ابن از ساء  
 آیات و حال سخن است کہ در ہر جگہ از قرآن ذکر ائمہ علیہ السلام را ہستے پس صلوات بفرست بر  
 ان صلوات کاملے و سوال کن از خدا تعالیٰ عن ایسا ایک ترا اھلا و عدا از شکو و شہاد  
 او امام و بنیالہ بچپن ہر گاہ بر سے بکر اعدا و مخالفین ان بحسب نظر بقضائیکہ ذکر شد  
 یا غیر اینہا پس لعن نما انہار و نفرین کن و سوال کن از خدا تعالیٰ ایک عذاب کہ انہار  
 کہ وقت آن عذاب منقطع نہ شود و عدا و بہایت نرسد و چونکہ رسد بقول خدا تعالیٰ  
 کہ فرمودہ یَوْمَ نَدْعُوْا کُلَّ اَبْسَاسٍ بِاِھْمٍ یعنی رو کہ دعوت بنمائیم ہر طایقہ را با اھم  
 پس ذکر کن حقایق خود را و آن امامے را کہ پیر کو اویسکنے والا و دیگر را کہ منہ انداز پدر  
 طاہرین امامین زمان کہ پروردگار پرا طاہر او باد و خجہ و سلام و سوال نما از خدا تعالیٰ کہ  
 بخواند ترا با ہما و جدی بنمزد از او مینا تو دانا ہا بد کہ قرآن منستے ہست مہر ان و  
 صدیق کہ اطعام سکند تر او امان میدہد ترا از خوف پس تو ہم خوب کن رفا و حبشہ اورا  
 و بخوان اورا با تدبیر و شکر در معانی و اسرار و الفاظ و قرار مذہب خود را بر تمام نمودن  
 و جزو بلکہ بگردان اہمیت خود را در معرفت او بوشیدن کلہا بواطن کو بر خود کہ من بچہ تحقیق  
 کہ اگر مداومت نمائے در نظر و تفکر و تدبیر و دہے شود بر تو در رسم معرفت او و حذر  
 کن از اینکہ استغاثت نمائے بغیر قرآن و تفاسیر مخالفین مثل سبک و امثال او مگر از حق  
 دانستن لغت ظاہری از آنچہ نیکہ با و دودہ چہ تحقیق کہ ایشان داخل در مدنیہ علم نہ  
 و از فہم اسرار و معانی قرآن انرا حقیقت بہت بلکہ طلب نما فہم قرآن را از خودش و از  
 اجبار اہل ہمت علیہ السلام چہ بہتیکہ انہا متکفل بحسب اسرار و معانی قرآن ہستند

از جوع

از کتب



۳۳ از تقیر ظاهری و باطن و تاویل پس چپ بزن بخیل آنها که آنها ترا می آموزانند و ملا می کنند  
 ترا بر بهترین راهها و آردن برین طریقها چه بدست که تو در جایگاه هستی که ایشان ترا مینند  
 دعای ترا میشوند و شادمانی محبت قول خدا تعالی که میفرماید کُنْ عَنِ الْخَلْقِ غَافِلًا  
 یعنی ما از خلق غافل هستیم با معنی که ایشان را محمل در واد حیرت سرگردان نکند البته ایم بلکه  
 جسته از بین خود که مستحضر باشد از امور ایشان در هر زمان و در هر مکان که سهو و بیان غفلت بر او حاکم  
 نباشد و همیشه از جانب قریب و دیده بآن و اذن معنی برایشان فرستادیم پس چون  
 از تلاوت قرآن فارغ شدی چیزی بجز اگر چه کم باشد تا اینکه ناشناخته پس علیه السلام بر تو  
 صفرا و بهترین چیزها از جهت ریو خوردن کدورت و آن دفع میکند رطوبات را و بجزه را و صفا  
 میدهد و پس از وقت مبدی و فطر او رقیق میکند قلب را و شوق میدهد به کلمات ربانیت  
 و بود حضرت امام رضا علیه السلام میخوردند از او بعد از آنکه از معقب صبح خلاص میشدند و چون  
 اکل می نمودند از جهت است که وارد شده است اینکه نشد هیچ پیغمبر که از آن اقرار کرد و چند امر که یکی از  
 آنها این بود که کدورت در میراث او باشد و بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیاد میکردند و کدورت  
 از میحک و میگویند هر دو را با هم بسیار نرم و میخوردند ناشتا چه بدست که اقوات از ایشان تاثیر  
 و اشتیاق از جهت عمل از کدورت به آنها خصوصاً است که با دماغیه بر او غلبه کرده با و رطوبات  
 در وی زیاد شده با پس هرگاه از رطوبات و حرارت خوف باشد زیاد کن بر سرد را و از رطوبات  
 یا بکرم مصطکی را یا برابر او از قند و در ناشتا بخورد پس بعد از آن مشغول باش بطلب نمودن علم چه  
 بدست که تحصیل آن چیز است که عمل میکند او را عمل کنندگان و از برای طلب تحصیل او باید عین کدورت  
 که حقیق روایت شده که ملاک هر آن به فرس میکند پس خود را از برای طالب علم و بدست که استغفار  
 بر او هر چیزی که در آنها از میناست حق است و اینها در دریا و اینقدر است که تو بدانی که علم در  
 مینست که بر شما نازل شود و در زمین مینست که بسو شما بیاید بلکه آن پوشیده و مخزون است در  
 قلبهاست شما متخلق میشوند با خلق روحانی و اخلاق روحانی آنچنین که حضرت





بنا علی الله علیه وآله استاره کرده بگو آن در قول مبارک خود که لیس کم کثرة لتعلم  
 بل هو نور یقذف السم فی قلبی تحت قنفذ فیتا به العیب و یشرح محجیل البلاء قبل بل لذلک  
 علامته یا رسول الله التخلی عن دار غرور والانسابة الی دار مخلود والاخذ  
 للموت قبل حلوله یعنی منت علام کثرة التعلم بلکه آن نورست که اندازد او را خدا تعالی  
 در دل کبریا که دوست دارد کس شادمانه و شادمان می شود دل او پیش از هر سبب خیب را  
 و مخرج و مکتوب می شود سینه او پس تحمل می شود و گفته شد یا رسول الله آیا از برای این علامت  
 هست فرمودند که خود را خالی گردانیدن از دار غرور و رجوع و انابه نمودن در خلود و مهیا  
 گردیدن از برای مرگ پیش از حلول کس و این محبت که باعث قذف و انداختن جسم منقوب  
 در دل تحقیق و تفسیر دنیا کرده خدا تعالی او را در حدیث قدسی فرموده یا زلال العبد  
 یتقرب الی بالنوال حتی احببت کنت نعم الله یتسمع و یبصره الله و یدبره الله  
 یتطیش بها ان دعا بآیه و ان مسئلتی اعطیت و ان سکت عنی ابتدت یعنی  
 نزدیک می شود بنده من بفعل جمیع نوال و مناجات تا اینکه دوست می دارم او را  
 چون دوست داشته ام او را کوشش می کنم که با او می شود چشم ام می شوم که با او می بندد  
 دوست ام می شوم که با او خدا می کند هرگاه دعوت کند مرا اجابت او می کنم و اگر از من  
 طلب کند صفا کنم او را و هرگاه ساکت شود از من ابتداء می کنم با او و عطا و بدو می کنم  
 جمیع نوافل و آنچه که نزدیک می کند بنده را به خدا تعالی اینست جز این نیست که  
 مستحق می شود و تحقیق اینست و انسانی که مستحق نمی شود الا بصفا مزاج که سبب است  
 از اعتدال طبیعت چنانکه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است  
 در فلسفه در جواب بود حضرت فرمودند ما نعنی بالعنفه لیس عن عدال طلبه صفا  
 مزاجه من صفا مزاجه قوس اثر النفس فی فقه دخل فی الباب الملكی الصور لیس  
 عن الغایة یغیر فصار موجودا بما هو ان دون ان یكون هو موجودا بما هو حیو



۱۳۹ یعنی چه مقصد میکنی بقلند آیات که کسیکه معتدل باشد طبیعت او متعادل باشد مزاج او دگرگون  
 که صاف شده مزاج او قوی می شود و اثر نفس در او پس داخل شد و باب یکی که صحت و عین  
 غالب شد بر او جنبه ملکی و مغلوب شد بر او جنبه شیطانی و نیت از برای آن حالت که بر او غلبه شد  
 پس موجود شود با آنکه او است بدو اینکه موجود شود با آنکه او حیوان است و تحقیق حضرت فرمود  
 در خصوص این است که هر نفسانی که پنج قوتیت و دو خاصیت است اما قوتی که علم است  
 علم است و فکر است و ذکر است و متنبه شدن و اما دو خاصیت نرا است حکمت است  
 پس نال کن در این حالت که از کی قرار داد که منشا علم چیست و از او بفهم حقیقت علم  
 دست و معنای او را که در این است که بیانات ما میام بدانکه علم محض است پیش خدا تعالی در  
 خزینهای عیب پیش او است کلید کاغذ وید و اندک چیز را که در بر و بخت و رفا  
 نمی شود هیچ ورقه مگر آنکه او را میداند و نیت و اندک در فلکها زمین و نیت هیچ مگر نیت  
 هیچ خفگی مگر آنکه در کتاب حسین است و کتاب حسین عبارت است از امام علیه السلام در پیش  
 علیک اعلام وینه امام محزون علم است و از آنجا نازل شود و بگو تو بقدر معلوم و در زیر مقوم  
 چنانکه خدا تعالی فرموده و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم یعنی  
 نیت هیچ چیز مگر آنکه پیش است خزینها آنچه و ما نازل نمیکیم او را مگر با اندازه معلوم  
 پس نیت هیچ حقیقی و نور و علی و معنی مگر آنکه پیش خدا تعالی است در خزاین او پس طلب  
 از وی و نزدیک شود و بگو در خزینها را و بابت آنجا و وقت باشد در او و بگو نازل  
 میکند بگو تو چیزی از آن بفضل و کرم خود بدینیکه خدا تعالی کریم است عاقلش را عاقل  
 و طالش را بگو پس نیاز و او است رحیم و مغفور پس قطع کن از غیر و بروراء او را در حاکم  
 ذلیل و خاضع و خاشع تا اینکه خارج شود بر تو از بطن تو و مشا عو تو شرابی که مختلف باشد  
 و نسا عی آن از علوم امام و معرفت و علوم محبت و علوم و فاء علوم صفا و علوم ادب و علوم  
 انش که مشن با احباب و علوم طریقت و علوم شریعت و آنچه که بر اینها لازم آید یا بر اینها



مرتب شود یا تفرغ باشد از آنها و آنچه که موصل شود بگویند و درین شریفیات  
 از برای خلق از مرصع جلال و شهبات و ضلالت پس سلوک کرده سبیل او را هیچ  
 از شما بگو و یکرسی سل کند بلکه بروید بماند که ما شود و اید و این عبارت از همان  
 مجاهده فی الله که حق تعالی فرموده و الذین جاءهم بالبینات من ربهم یعنی انما نیکو مجاهد میکنند در  
 ما آینه هدایت میباشیم آنها را بر این خود و بداند که حق تعالی سبب از شرب است و سبب از زنده است و این  
 سبب پس تامل نما در سبب نه در سبب و تفکر کن در و شر نه در آنا پس قایت بهم رسد قلب تو  
 پس با صلاح ظاهر مفتوح میگردد و بر تو باب علم شریعت و با صلاح قلب تو مفتوح میگردد و بر تو باب علم  
 طریقت و تهذیب و تذکیر باطن و با صلاح نمودن سر مفتوح گشت و دهی و بر تو باب علم حقیقت و با  
 فتح این باب مفتوح میگردد و بر تو باب علم و با صلاح ظاهر و با صلاح ظاهر و بر تو باب علم حقیقت و با  
 از استقامت و رسته در سبب احوال از خواب و بیدار و اکل و شرب و مسا و قیام و قعود و  
 شادی و اندوه پس تامل نما که این تمام است باقی مانده گفتگو در بیان اقوال و معاشرت اما اقوال  
 پس لازم دارد و خوشه و سکوت را چه بر یک شخص معروف و شناخته میشود و عقل و خیر پس هر کس که کلام  
 کم باشد و هتک بسیار میشود و هر کس که کلام بسیار شود و هتک کم میشود پس چنانکه از حضرت امیرالمومنین  
 مرویت که هرگاه بود و سخن تو از نفر پس سکوت تو از طلا و بسیار سخن با طلا و احمق و ضلال تو  
 و سستی در نفس میشود و شرح نمودن این احوال کلام در آنها بطلان انجامد و الا درین تو که آن  
 که مطلب را استقصا نمایم و حال از برای او کافی و نیز اینکه سخن گویند که حد تعالی بجهت که اش  
 وارد شده که مومن کلام او ذکر است و آن بمعنی را دارد که تو را چنانچه در هر امر از امور خدا  
 تعالی را پس در نیوقت کلام تو ذکر میشود هر چند که از او کلام مخصوص باشد و گفتگو کن قدر کفایت و با نقد  
 و بشنود و اینها مذکور شده و اطلب منها چه تحقیق که زیاده قلب را فاسد میکند و از تو سوال نماید  
 جواب ده بقدر سوال و بقدر قناعت سائل و زیاده بگردان بگردد چنانکه از ائمه علیهم السلام نمود  
 که هرگاه زیاده نماید در سوال بگردد را بر آینه زیاده و میباشیم در جواب یک حرف را و هرگاه کم نماید



ع ۱ کم مینا یم پس پر کن امام موقت خود را چه که الفدا و چون تکلم نمائید بکن صدک خود بسیار زیرا  
 که این علامت خاصین در باب خاشعین میت و بیاد بیاورد در حسن قول که انکار که میفرماید و خشت  
 لاصوات لا تحسن فاستمع الایهما یعنی بیت شد خدا صلا که از بر خوف خدا بر نمیشنوی تو مکر و آزار  
 و بیت و تکلم نمائید مکر یا بچیز که محبت می آید و در وجدان خود و دفعه باری دفعه یا پیشتر تا اینکه عبت  
 حرف رزده باشی یا بر شئی متقی تکلم مکرده باشی باین همان که این خوبت را که پیش بگذاشتی کلام  
 خود پیش از این که او را اظهار بکنی پس مردم ترا مقبح آن جزو دارند و بدانند که شخص بهشت در زیر پا  
 خود و میت شخص بمقدار آنچه بیت که بجا می آید در از عمل پس چنان وارد شود بر تو که سخن کو با و بگو  
 و البته اگر نگو در سخن کردن که می آید در او و چون گفت و صامت شدی بنا شد سخن که سکوت از سخن  
 کلام ظاهر بند بگذاشت در سکوت خودت متکلم و متذکر در اطاق و سخن و آری یک دفعه در زوال و  
 اضحوال و یک دفعه در منقطع شدن آرزو و آملها با الیکه که اگر بگو خدا با و دفعه دیگر در محبت و قنارت  
 ضایع و دفعه دیگر در قیوت و افتاد او بر آید و دفعه دیگر در توحید او چه در ذات و چه در صفات و چه  
 افعال و سخن متعین بشود در ریاضت محبت و با خدا قرب معرفت و کم مکن نصیب خود را از دنیا و کبر  
 نصیب خود را مستوفی از رقیب و معالی و امت قول امام علیه السلام در خصوص مؤمن که فرموده و ضمه فکر  
 و نظره اعتبار یعنی سکوت مؤمن بکرامت و تدبر او اعتبار است یعنی عبرت گرفتن پس چون صحبت  
 اختیار کرد و متوجه بقلب خود گردیده و نظر بطلعت شد که انکار که ظاهر او در قلب او نمود و نفس که در حال  
 نفس خود نمود و مخالفت با پروردگار خود بداند و بداند بر دفتر نفس خود و رجاء و رحمت او گردد و سخن بگوید  
 نظر کرد در عالم شود بعد از صحبت و سکوت و عبرت گرفت از حال که در شهادت مانده و توبه کرد  
 کفایت تنقلاات این عالم و تطورات او از حال کمال پس در این صورت وارد شود حرمه زلال محبت  
 سیراب می آید و او را آتش در حال که گوارا و خوش آید و با او بیامی است باطن اگر هستی تو طالب  
 علم توحید در معرفت بطریق که صادق باشد که می آید در کمال عزت را که لا غیر که در کمال ملک  
 سهری و سهوا و لقا ملک قره عینی و صلیک منی نفسی و فی مناجاتک لکنی و الا رضا که

در پیش خود



صبا بنی الدفایعے توفی نہ غیر تو مراد من و از برکت نہ سو کہ تو پیدا کر چو با من ملاقات ۴۱  
 روشنی چشم من و وصال سنت است که نفس من و در دنیا جا نت سجد من از محبت تو بسو  
 رضای مت سورش من از محبت تو پس اعتزال کن و دور بگزین از مردم هر قدر که میتوانی  
 چه بدتریکه مردم درک استند نهان که دو اندازند و ایل دنیا معاشرت آنها شتم قائل است که سالم  
 مینماید از آنها هیچ احد مگر سیکه مخصوص گردیده و اورا جدا بگویند اعتزال ایشان در هر دو  
 و مطلوب اعتزال نمودن ایشانست و قلب و انقدر هست اعتزال نمودن بقلب معاشرت  
 بدنیه درین زمان بسیار دشوار است خصوصاً برای اهل طوبی یعنی کسیکه نفسش از مرتبه  
 استقرار و کلین نرسیده است پس انچه لابد از اعتزال ظاهر هر قدر که ممکن باشد از باب تقیه  
 و ازین سبب است که حضرت فرموده که اگر بتو در با کوسه شے پس کیش و نیز فرموده که  
 اگر قدرت داشته باشی از خانه خود بیرون مرو پس مرو نیز فرموده که بگیر از مردم مثل اکل از  
 نیز بگیر بزی سبب اینست که مردم اهل دنیا استند و ایل هوا استند و معصیت نجاست  
 واحد از آنها روزگار کا پیش از آنکه آن پس تخش مینموند و چون معاشرت آنها نماید  
 متنجس مینماید خصوصاً اگر عین نجاست به بوده باشد منجم کوی که این نجاست است شخص از کثرت  
 توبه مکرده باشد و درین صورت عین نجاست که معصیت باشد با نجاست با زعم کردیم بزر حرمه این  
 متنجس شدن باطلا با زب معصیت در دنیا است که مباشرت با رطوبت بوده باشد با معصیت که میل  
 قلیه ایشان داشته باشد و شایانم میل را بنود داشته باشند و این دلیل مقتضی میل  
 که مباشرت نجاست معصیت مکرر و اما اگر طاقا با رطوبت نباشد یعنی میل قلیه ایشان نباشد  
 باشد پس در بصورت با که میت کرا یک نرک این کحل است یا اینکه من تواب پاک بوده باشد  
 که نشوئی چرک آنرا که بتو میرسد فی الفور مگر اینکه نجاست نجاست نیست باشد چه بدتریکه نجاست  
 هر چند که موضع ملاقات خشک شده باشد اموات عبارت از طایفه کفره مجر و طایفه  
 که اینها ام جنایت و ایل ار چند و عذر کن از معاشرت آنها که میل ایشان نداشته باشد زیرا



۴۲ که ترا بخش می کند پس ترا شش شها کفایت نمیکند بلکه احتیاج بغل می افتد غل  
در این مقام عبارت از شستن بآب توبه و پشمانه و تضرع و زاری و غل عبارت  
از زجر نمودن بنفس سبب اعمال و طاعت و عبادت و اما آن احادیث که وارد شده در غیبت  
و معاشرت اخوان و زیارت احباب و اصحاب و ضیافت نمودن آنها و عیادت  
نمودن بیمارانشان و عیادت از اخوان صفا و احسان است البته آنجا که  
زیاده میکند معاشرت ایشان نور و بهار تر و زیاده میکند ترا از حیثت علم و عمل و روشن میکند  
قلب ترا و رفع میکند از تو شکوک و شبهات ترا و ایل میکند بهم و غم ترا و سرور و  
محبت دنیا را از دل تو نهان کند زیاده میکند بر دنیا و حرص بر طلب دنیا پس هرگاه حاجت  
بان کیفیت که وصف نمودیم پس بر توبه و خدمت و ملازمت آنها و البته از آن سفارش  
نما که ایشانند نور قلوب و ضیاء صدور و ایستاد است که ایشان کنند بسیار نادرند  
و بسیار نایاب ترند از کبریت احمر تا الله زدود می شود که بیان میکنم بر تو از احوال ایشان  
قلیله اگر قدرت بهر سانم از گفتن و فرصت بهر سانم از مشاغل و الاستیبا طکن از این  
مذکور شد و اما رفقا پس ایشانند اهل دنیا و ایشانند که باز میگردند ترا از حال آوردن  
نافله از نوافل پس جذر کن از ایشان و گریزان باش از آنها مثل گریختن تو از شیر و رنده  
کمان مکن در خصوص بچکر کمان بدو کوچک شمار احدی را بدستیکه تو چون مرد و ملاقات  
نمائند خالی نیستند بخت بتواز سه حال یا اینکه در سن بزرگترند از تو پس بزرگ شمار  
انهار او تو قیر مکن و کوچک شمار و بگو که آنان سبقت گرفته اند بمن در طاعت خدا تعالی  
پس ایشان بهترند از من پیش خدا تعالی و من کمتر از ایشان هستم پس حسب است بر تو  
و بزرگ شمردن آنها چه ضرورت عظیم کوچک بزرگ را بدون عکس و یا اینکه مسخ و  
باز تو در سن پس بگو که من بعضی دارم معصیت خود و تنگ دارم در صحبت آنها تا بدک آنها  
خدا را معصیت مکرده باشم از عیبت انجیب و حسن پیش از من چون آنها را در



معصیت و بیکسو که شایسته توبه و انابه کرد مذود توبه ایشان قبول نمود بسیار  
 معصیت که باعث نجات میشود بسیار تا نصف خوردن و پشیمان شدن بقبول  
 بسیار است که باعث هلاک و انحلال گردیده و عجب یا بجز اینها از اینها  
 و میسر شایسته طاعت من هم ازین قیل باشد و گناه او از تقبل پس از دینش خود کو حجت  
 در حالتیکه نفس خود را بهتر از او به چینه هر چند که حاکم میزد و بر او حکم ظاهر از عدم قبول نهان  
 پیش از آنکه توبه نماید و بدین صدق نیست او در توبه و غیر این احکام ظاهریه و یا اینکه کوچک  
 ترند از تو در سن پس که چک شمار آنها را نیز و بگو که من پیشی گرفتم بر آنها در معصیت کردن  
 و من از آنها پیشتر خدا را معصیت کرده ام و آنها کمترند از من از جهت کنایه فضل و جود پیش  
 برای آنها پیشتر است از من و چون نظرو تامل کرد در این احوال و حاکم خسته اینها را در محل  
 و مواقع آنها پس نوع در راحت و صحت هست همیشه و چون آذین از مردم بتورسیدن مقایسه  
 کن با آنها درین بلکه دفع کن با کیفیت که حسن باشد پس در صورتیکه میباید تو او را عذر  
 گو یا یکدسته میشود که بمنزله خویش و قوم نمی یاب این مرتبه را مگر کسیکه صبر کرده و ندیده باشد  
 مرتبه را مگر صاحب حقیقت برزک و بگو در نفس که اگر هست مسخر باین ناخوشی از جانب او بیک  
 عمل خود با و پس بپرس که اخذ نمود و ندان تو حق خود را و بجات یافته و سالم گردیده اگر بقت  
 و عذاب او در روز قیامت و اگر مسخر نیست از او باین مکر می که ترار سید پس کفار  
 کنان تو میگرد و در تحصیل ثواب کرده بدون تعب و مشقت و هرگاه فریب و نفی که تو  
 معصیت نموده با وجود اینکه از جمله عبادت است پس بگو که بر فرض که تو معصیت نکردی لیکن  
 این باعث دفع درجا و از دیا حسنت تو میشود و علت این تفاوت نمی شود و از آفریننده آسمان  
 و غایب نمی شود و اگر بمشغال ذره چه در زمین و چه در آسمان و هرگاه ششام و شب نماز  
 ترا در بر و پس بگو بر این که ای برادران هرگاه بوده باشم من بچنانکه شما میگوئید و نسبت  
 من پس بگویم از خدا تعالی که بختاید برین و دفع کنید این کلمات و هرگاه نبوده باشم بچنانکه

بخوان در روز قیامت



۱۴۴ شما میگویند پس میدارم از خدا تعالی اینکه بختا بر شما و بر سایر مؤمنین و هرگاه خست نمایند ترا پس  
 غضب مکن اظهار و عداوت نماد و بگو در نفس خود که ایشان اگر گفته باشند در من آنچه را که موجود  
 در من پس حق و راست گفته اند و اگر نه پس بجهنم که تحصیل کرده ثواب و ذخیره بدون بخت و بداند  
 آن بدان که پروردگار تو در کمین است و هرگاه عفو نمائی اقربت بقوی و فراموش کنند  
 گذشت بخشش را در دنیا خود و هرگاه ترا بخیر نمایند پس بگو در نفس خود که تو اهل بر این دگرگاه  
 عظیم نمائید ترا پس تضرع و راز کن بگو خدا تعالی اینکه بجات و در ترا انجیب و بگرد هرگاه ترا  
 و عظیم نمایند در تو پس بگو ای پروردگار من مواخذه مکن با من یا بچیزی که میگویند و بگردان  
 مرا بهتر از آنچه میگویند بخش بر من آنچه را که نمیدانند و اگر نشاد مشو بر این مدح و عظیم و بخاطر خود  
 بیا و قول خدا تعالی را که میفرماید و یحییون ان کجده و بما یفعلوا فلا تحسبنهم بمغازه من العذاب یعنی  
 دوست میدارند که مدوح محمد و بگردان یا بچیزی که عمل نیاد و ده اند و را پس کمان مکن ایشان را  
 رستگار از عذاب و بگردان بر بچس و بیاد آرا دل خود را که بطفه ناپاک شود و آخر خود را  
 جیفه کندیده و بخش خود شود تو درین دنیا حاصل بجات و عذره هستی و محضر کلام است  
 که رفتار کن با مردم چنانکه دوست میدار که ایشان با تو رفتار نمایند و دوست بدار از آنکه  
 مردم آنچه را که برای نفس خود دوست میدار دنیا خوش بدار برایشان آنچه را که بر خود دارند  
 میداری و مکن نه مردم را از وقت خود پس بپزند دین و دنیا و آخرت ترا و غضب مکن  
 بر ایشان زیرا که ضربه رسانند بر تو بچیزی که از مال دنیا و غضب مکن بر ایشان هرگاه ضرر رسانند  
 بچیزی از دین تو تا اینکه دوستی دشمنی تو فی الله بوده باشد و قرار بدی را بر خود انداز  
 جهت تربیت عیال خود و اطفال خود و کسانی که مؤمنان ایشان بر تو واجب است و معانیت  
 نمایان بعدل و وسعت ده برایشان اگر خدا بر تو وسعت داده باشد و اگر نه بقدر استطاعت  
 و تکلف و وقت بپرداز خود را بر آنچه که قدرت بآن میدار و عیال خود و غضب مکن  
 بر اے ایشان چو بس مکن و جماع بسیار کن چه بدو تنیک جماع کردن از سنت انبیاست



و مکر و انهم خود را مباحتر و لذت بردن از زنان بلکه قصدت پرکردن روزگار  
 باشد از گوینده لا اله الا الله و از جهت شکستن شدی نفس تا خاطر جمع باشد و مجتمع شود  
 و خضوع از بزرگ تو حاصل گردد در خطا و عجز و نیت را احتیاط مکن چه بدستیکه شتر  
 مردگان شما عذبا هستند و دل زنا را بشکن و یا زنا مزن و ترش زک بران  
 مکن چه بدستیکه ائمه اسلام علیهم السلام فرموده اند که دوست ترین شما کسی است که بیش  
 بازمان بسیار بوده باشد و هر کس که میخواهد که بداند که او از اهل بهشت است یا ناهل میکند  
 که چگونه است محبت او با زمان از راه حلال و مکروان کردن خود را جبر از بزرگان  
 تا آنیکه ملط شوند بر تو بلکه رفتار کن با ایشان بمقتضا شرعی و مروت و حسن  
 و تابع ایشان باش و مشورت بآنان مکن و از حد ضرورت پیشتر با آنها مجامعت  
 که باعث حماقت و بلاء و خسارت آخرت و دنیا گردد و هرگاه زنهار تو متعدد باشد  
 عدالت نما در میان ایشان یعنی هر طوریکه بلیکشان سلوک کرد پس بدو بیکرم  
 بهمان طور سلوک کن هر چند بر تو واجب نباشد مگر آنکه این سلوک نزدیکی  
 بتقوی و ورع و باعث فراغت قلب و حواس تو میشود و الا عداوت میان آنها  
 واقع میشود و اظهار آن میکنند و می افتند بمشقت بسیار و ممکن میشود بر تو توجه بکوتاهی  
 در صد آن هستی از طلب حق نمودن و از تحصیل کردن معارف الهیه و قرار بدو از  
 خود و وقتی را که تا بنشین از بزرگ شغل مردم هرگاه ناچار باشد تیراز این  
 و گریه منشین از بزرگان آنها و نه با آنها بر قدریکه وسعت داشته باشد و تا مل و تدبیر  
 کن در کتب احادیث ائمه اطهار علیهم السلام مثل نظر متعلم و نه نظر عالم با اینکه نظر  
 مکن با آنها با حقا و اینکه امام علیه السلام حق است حاضر و موجود و خلق همه در حاکم  
 هستند که امام علیه السلام آنها را می بیند و هر چه تکلم مینماید می شنود و مردم همیشه  
 پس او حاضرند و او برایشان ناظر است پس چون تا مل نمود در حکم که منوب



۴۳ ایشان در حالتیکه مقصود کرده نظر خود را بر ایشان یقین داشته که حق از بره  
 انماست و با آنهاست و در آنهاست و از آنهاست و بگو آنهاست پس شک نیست  
 که در صورت ایشان علیهم السلام ترا تدریجاً نمایند و تأیید و ایاد میکنند و وانی کنند  
 ترا در کمال پس در صورت اگر حدیث از ایشانست و اراده انرا دارند که تو  
 بان عمل کنی پس تقریر میکنند ترا بر آن و هرگاه از ایشان نباشد یا اینکه از ایشان باشد  
 لیکن نخواهد درین وقت که تو عمل کنی از جهت مصلحت تو پس در صورت روح میکنند ترا  
 از آن بجنب نمودن قرینه ثابت نمودن آن از جهت ارشاد و هدایت و بگردان نمودن  
 وقایع خود را تا به حدیث نه اینکه حدیث را تا به فهم خود و قاعده خود که در فهم است  
 اگر موافق فهم و قاعده تو شد قبول کنی و الا رد و طرح کنی چه بسا که اینطریق علی و طریق متعلقات  
 و حال آنکه فرموده اند ما یم علما و شیخان ما اند متعلیان و مگر که حدیث محکم دارد و مشایخ دارد  
 ظاهری دارد و باطنی دارد مطلق و مقید دارد و دروغ بسته شده دارد و موضوع دارد و مختص  
 دارد و منقول است یا در محرفه دارد و اراده شود هر لفظی که از به قیاس و وجه پس با وجود این تمام  
 مستلزم آنست که چگونه قطع بر احوال نمود چگونه قاعده کلیه از وجه خاص شود که مقطوع و یقین باشد  
 زیرا که میگوئیم که در دنیا ما امامیست که در رتبه یک میگرداند و دشمنان اینها بدو لازم  
 بر او که تدبیر عیت خود بفرماید و منزله است او از اینکه ایشان را محمل که ارد و او که از ایشان  
 ایشان بگو که نگاه میفرماید بگو آنها پس آنحضرتی که از ایشانست منع میکند انرا از آنها بقرینه  
 صار فدا شد یا تعبیر یا سکوته یا شالی یا نطقه یا سخن خطا و یا فجائے خطا و امثال اینها  
 زیرا که خداوند کامل موهبت دین خود را واضح و روشن گردانیده راه یقین را و تحقیق کلمات  
 مایوس شدند از دین با جهت قوی بودن حجت و بزرگ بودن مستند چه تحقیق که میتوان  
 و اکابر حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که هیچ بنده نیست که دوست برادر را  
 و زیاده کند در محبت ما و سوال بکند مسئله مگر اینکه می اندازیم در دل او جواب از برای این مسئله



فرموده اند بدینکه ما را با هر دو تنی که دوستی است شنو و بجهت حق که فرموده است حضرت قائم  
علیه السلام بدینکه ما ترک میکنیم مراعات شما و فراموش میکنیم ذکر شما را و هرگاه این بنود  
ازین بریکند شما را شدت و سختی کردن و احاطه میکرد در شما و دشمنان پس این امام توار  
غایب شد یقین بدان که توار و غایب نیست پس رجوع کن بکلمات آنها چه بدینکه  
برای منت تعدید و اینیک از مدعی را که ضبط کنند مثل ضبط شتر کور هرگاه بوده باشد منقطع  
سوائی ایشان درست گو باشد و محبت ایشان و کلام در این مقام بسیار و اسرار آن محبت  
اکتفا نمودیم باین جمله از جمله او نمودن مشرکین و پذیر نمودن غیبتین و بدین چونکه  
انما به علیهم السلام فرموده اند که عرض بکنند احادیث ما را بکتاب خدا پس آنچه که موافق  
خدا بکنند و آنچه که مخالف شد ترک نمایند پس هر چه که باقی باشد از این فطرت خود را  
و محبت ایشان پس لابد است از اینکه بر او شاکی باشد در کلام خدا که دلالت کند بر او  
و صریح باشد در مقام محکم باشد نه متشکیک پس بنی که مجبور خود را باین زن دامن رانند  
نما بگو خدا آیتها اینک یا موز و تر این آیه محکم را که شاهد صاف است بر همه تا اینکه نگویند  
مردم که حدیثی که آید شود و این مقام از جمله مشابهاست یا اینکه ملتس کرده است به  
و چون باین منوره بر حرز و در اطمینان شد و در یقین و حجج مخالفین را قطع کنند و ترویج  
منکرین را منع کنند و ترش باشد و این حاصل میشود الا بکرا نظر در کلام ملک علام و خلاص  
از آنچه که تشکیک است و با که او است صاحب جلال و اکرام و حاصل میشود لا بدوم تلا و با تفکر و تدبر در هر کلام  
و اطراف مبارک باشد که ذکر شد و با که مسطور کرد پس لابد است از اینکه واقع شود بر او و اگر نه باشد بجهت لازم  
میاید که سائل از دگر خود نمیکرد و با و امکنش از جناب خود میگوید و تزیین میاید و او را در تزیین  
و بدینکه بجهت حق که خداوندی ذکر کرده و محکم کتاب خود فرموده است باینکه لا افان و لا یفهم حتی یستبین لهم انه الحق  
یعنی بنمایان آیات و علامت خود را در افان و در این نشان تا اینکه هر را بخار شود و برایشان که او است  
و شک نیست و بدینکه علوم و اسرار و شرایع هر کدام بآیات او مشهود باشد بدینکه استقامت فعل و تدبیر او



۴۶ و ثانیاً اندر احوال عالم و مقلد از برای آیات جمع مضاف است و جمع مضاف افاده  
 عموم میکند و لغت و امیت نمودن آن آیات را در افاق نفس و دلیل عقلی و شرعی  
 بهم دلالت کرده قرآن جامع جمیع علوم است و هیچ خشک ترے نیت که اسکندر  
 کتاب بیست است پس لازم آمد از جمیع این سخنان که هر چیز که در قرآن و در احادیث  
 آنها یا در موجودات یا بمثال خود یا در عالم و در نفس خلایق و در نهج است  
 که خدا تعالی فرموده است وَفِي الْقُرْآنِ آيَاتٌ لِّمَن يَعْقِلُ یعنی در قرآن شایسته است آنکه بفهمد  
 و قائل و تدبر میکند طلب نماید و سعی کند تا اینک بمثال او بریای و بیان عالم بنماید که در قرآن و در احادیث  
 است بر خورے تا اینک در مقام علمیان ثابت تر بوده باشد و در مقام یقین چشم داشت  
 بوده باشد و این نه شود مگر بطول فکر و تضرع در عالم بقلب خالص از جمیع شوائب و دل صفا  
 از جمیع مراتب و مطالب باین شرط که معاند و لجاج نبوده باشد و صاحب قاعده که  
 ما خود باشد از غیر این راه که راه خدا باشد نبوده باشد و همچنین بطایفه میل کند قلب تو  
 بمواظقت آنها از جهت انس و محبت نبوده باشد زیرا که دوست داشتن تو چیزی را که او را میباید  
 ترا از غیر یعنی قبیح را نه پسنی و نشتی اگر بگوید بلکه باقی باشد بر فطرتی که خدا در او را  
 آفریده و در حالتی که طالب باشد رخصت او را و طاعت مع باشد و در قرب و نجوای او و طاعت  
 باشد بصنع او و بکینونته عالم آچنان کینونته که آن اثر فعل او است که دلالت بر محصل او  
 نماید پس درین صورت حیبی شود بر خدا تعالی در حکمت اینکه برساند ترا بر این مثال و بنا که  
 از برای تو شرح این احوالات تا اینکه بوده باشد با علمیان قلب و خاطر جمیع و معیار که کتاب  
 تدوین مطابق کتاب تکوینی است و از فهمیدن این سطر بوقت بر تو ظاهر شود و اسرار  
 بسیار از علوم و انوار و دین را عبرت از برای او و لولای بعد از آن بداند که چون حکم کرد  
 خدا تعالی در حکم کتاب خود و دلالت کرده بر این شواهد صنع او که میخواهد اینک بشناسد  
 بخلق اسرار بر دو کونرا و بیا موزد هر دو شاه را تا بر بصیرت بوده باشد از دین خود



معرفت خالق و بارے خود پس واجب شد اینک باشد آنچه را که مانع بینیم در کتاب و سنت  
 ۴۹ و در عالم چیزے باشد که یا سیم او را از وجدان خود و در کتب کنیم او را بقول و حواس و مشاعر  
 خود پس بنیل کن مجبور خود را و عمل بپایر سعه خود را و تضرع نما بر خدا تعالی و بر ائمه علیهم  
 السلام اله علیهم اجمعین که ابواب و وسایل فیض او باشد اینک دلالت نماید ترا بکوان بر ما  
 عقلی و شایسته که مطابق است با آنچه دلالت کرد با و آیات الهیه از تدوینی و کونین  
 تا اینک ثابت بوده باشد در اطمینان و احوال و در میان و ایتقان و با شے مثل کوه که حرکت نمیدارد  
 باد ماے شد و زایل نکند او را با یک که شکنند کشتها است و از پروردگار خود در بنیہ واضح  
 از دین خود بر هدایت ساطع بوده باشد و بوده باشد نور در بران تو و انشراح در سینه تو و  
 روشنایی در دل تو و طلب کن جمیع اسرار از خدا تعالی تا فتح کند بر تو آنچه را که بر تو حیا  
 کرده در خزائن قلب تو و مخازن صدر تو و اعراض نما از کتب قوم خصوصاً عامه عیسا  
 هر کتابی که از آنها اخذ شده باشد و بچوبش که گویا هدای تعالی چیز از تو کسی را خلق نیکو  
 و هیچ کتابی نوشته نشده و هیچ جوابی نگوییده و هیچ خطی حکم نکرده آید پس که فکر  
 تعالی ترا حاصل بکند و بر تو نرساند کسی را که ترا تعلیم نماید یا ظاهراً یا باطناً مشهور یا غیب  
 باشد مستور و مگو که خدا تعالی این کتب و آلات را اسباب و وسیله گردانیده بر تحصیل علم  
 اعلیٰ تا ذکر نمودیم سابقاً که خدا تعالی سبب هر کس سبب است و سبب زنده است  
 بدون سبب و ظاهر شد بر تو اشارت و تلویحات کلام ما که خدا تعالی قرار داده بر  
 هر چیزے دو سبب یکی سبب عام و دیگری سبب خاص پس اهل عموم متمسک می شوند به سبب  
 خاصه و جزئی و اما اسل خصوص پس متمسک می شوند بسبب عام و این سبب حکایت از بر  
 جمیع سببهاست و مناسب با سبب ابواب و آن است که منقطع باشد بگو خدا تعالی  
 جمیع آنچه دارے یعنی متوجّه او باشد بنماے خود با نمایی که از خودت هیچ بگذارے از  
 شکر و حمد و ثناء و شاعر و از ظاهرت مثل دست و پا و سر و سینه و چشم و غیر اینها



اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى  
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى  
 اٰلِهِٖ وَسَلَّم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى  
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى  
 اٰلِهِٖ وَسَلَّم

۵۰ کرا سیکہ متوجہ ہو کر دعا و ایت قول خدا تھا کہ میرا یہ دامن متوکل علی اللہ متوجہ ہے  
 کہ تو کل میکنی بر خدا پس خدا در است و قول خدا تعالیٰ دامن حق اللہ تعالیٰ کہ محضاً یعنی  
 کہ پرہیزگارے کند برے خدا تعالیٰ میگرداند بر او خدا تعالیٰ مخج یعنی خدا صے از شداید و فتن و در  
 و در آخرت چنانکہ در حدیث وارد شد است قول خدا تعالیٰ و اتقوا اللہ و اعلموا ان اللہ یغنی ترید  
 از خداے تعالیٰ و تقویر استغفار خود سازید کہ خداے تعالیٰ تمکین شمارا و اما اصلاح نمودن قلب  
 خود پس باید و توفیق نداشته باشی با لاجد تعالیٰ و امید داشته باشی غیر خدا و خوف میکنی کرا از خدا و خاطر  
 گردید کہ خدا و شاد نشوے مکر رباعیت خدا و عین دامن مکر در وقت معصیت خدا تعالیٰ و گرد میکنی  
 کرا از جہت شوق بوقات خدا تعالیٰ و دل شک مباش کرا از آنچہ کہ غافل گرداند ترا از ذکر خدا تعالیٰ  
 و بوده باشد طاعت او و مناجات و دسترین چیز پیش تو و غفلت میکنی از ذکر خداے تعالیٰ و اعتماد  
 بر دنیا چون ارادہ نماز میکنی باشد نماز تو مثل نماز کسیکہ دنیا را دواعینما مید و بفرحتمی میرود و بود  
 متوکل بر خداے تعالیٰ و امید داشته باشی عنایت او را شاد مباش اگر کسی بر تو چیزی رساند  
 و عین مباش اگر منع کند بلکه پیش در بحالت با نظر بیکہ نوشت اعراضا کہ از حکام کہ طلب نمود  
 از و چیزے پس نوشت بعد از اسم کہ اگر بے عطا کنی بر من پس عطا کند خدا است و ایت  
 این مبت کہ جا کرده خیز بر دست تو اگر معنی پس مانع همان نعمت دبا بر تو نیست پس  
 مکن نصیب خود را از دنیا و احسان مکن بچنانکہ خدا تعالیٰ احسان کرده بر تو و عبادات نماز  
 خداے تعالیٰ را گویا ایسکہ تو او را پی پی تو هر گاہ او را نمی بینی بر سیکہ او ترا پی پی و پند و پناہ  
 دارد در قلب خود چیز را از آنچہ ایسکہ خدا او را دوست بندد پس حقن بوده باشی بطریقیکہ وصف نمود  
 بر عین حق مالک سکندید سر بر تخت خود را و خدایا اگر دایندہ او را از سلطان فاسق در کش کرد ایند  
 موز قلب سبع قوی و شاعر پس دانستہ باین سن چلکا شیطا از لذت برده بگرد چو پس  
 بشارت باد ترا کہ درین وقت ان نغ و دیگر است اللہ داخل نمیشود بر تو طغیان و منت سیر علم  
 طریقت و بر س از ایسکہ بوده باشد مال تو بسو آنچہ کہ خدا تعالیٰ فرمودہ است و اتقوا اللہ و اعلموا ان اللہ یغنی ترید

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى  
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى  
 اٰلِهِٖ وَسَلَّم



آیتناہ آیاتناہ مانسح منہما فاشع الشیطان مکان من العادین ولکشتنا لرفعاہ بہا ولکنہ <sup>۵۱</sup>  
 الی الارض فمذک کل الکلب ان یحل علیہ لمیت او ترکہ لمیت لایہ یعنی یا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ  
 تلاوت بکن بریان جزوقضہ انھیں را دین بعم بن باھوڑا کہ اسم عظم داودہ شدہ بود از جانب  
 خدا کہ دویم با آیات خود را پس منسح دہر کند شد از انہا پس تابع کرد ایند اورا شیطان و شد  
 از جملہ کمران و ہر گاہ میجوایم ہر آنہ بلند میکردیم اورا بان آیتا و اینقدر است کہ او مغلد کرد خود را  
 در زمین یعنی میل بدینچہ پیشال او مثال یک است اگر چہ کند اورا فریاد کند تا اینکہ زبان خود را از بندہ  
 فریاد زدن پرورج آورد و اگر داند کہ باز چنین میکند و ختم نماید خدا تعالی بر شما و برا بر خیر و دوزخ  
 ما را بسمن خود بکلفقہ یعنی نہ در دنیا و نہ در آخرت ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اما  
 اصلاح سر پس آیت کہ بطور کند بدل تو آنچہ کہ ترا از خدا باز میدارد و با آنچہ کہ باز میدارد و تبار  
 از توحید صفات و توحید ذاتی پس اول حاصل میشود بترک نمودن خطرات قلبیہ کہ مباح بودہ  
 و آنچہ بیکہ تاشن بر خدا بر میگردد و اما دویچہ حاصل میشود بترک نمودن ملاحظہ چیز لمے و دیگر الکلمہ  
 غیر از صفات حتیٰ اینکہ دیدہ میشود درین ہنگام نورے مکر نوراد و شنیدہ میشود صدقہ مکر صدقہ  
 او و حال آنکہ تو میدانی کہ ہر اثرے مبداء اشتقاق اسے میشود بترک مؤثر پس درین ہنگام  
 تامل بکن و ملاحظہ اسما بکن در مباد آمار و خالص کن بغض خود را از اغیار چہ برتریکہ انہا  
 لازم دارند کہ درات را و اما سیمے در دو مقام است پستین انہا ملاحظہ نمودن واحد است  
 کہ جامع این صفات و شامل این شئون و اسماء بودہ بجا کہ بطور خود محو نمودہ بشم الصفات را  
 چنانکہ در قول حکم است کہ الذات خیب الصفات و درین ہنگام مفتوح میشود باب سلم  
 حقیقت آچنان باب حقیقتی کہ کلید آتش واحد است و چونکہ داخل این باب یکہ میفتمے جمع  
 علوم را از حیث کیف و لم و اذ و قد و متے و میفتم مفضول خود را و موصول خود را و آنچہ برا  
 کہ امور تو با و منستے میشود پس رد میکنی اخلا فرا جو شیتے واحد و رفع میشود معارضات و  
 مناقضات و نظر میکنی بکثریت بچشم وحدت و بعکس نظر میکنی ببعے عالم یعنی سافل و بزرگوار



کتاب  
در بیان  
معانی  
و اصطلاحات  
و کلمات  
و عبارات  
و اشعار  
و تشبیهات  
و کنایات  
و استعارات  
و مجازات  
و کلمات  
و عبارات  
و اشعار  
و تشبیهات  
و کنایات  
و استعارات  
و مجازات

۵۲ پنجم و در پس میگردیم درین مسکام مواقع وضع الفاظ و لغز را و عبارتها و اشارات و ضمیر و ظاهر نشود  
بر تو متر حقایق و مجازات و کنایات و استعارات و تشبیهات و نفع میکند ماسوا حقایق را  
الفاظ در مقلد و اثبات میکند در مقام و نفع میکند حقایق را با الکیله در مقام و پیدا که یک شیشه و  
آسمان و زمین است کوه است و بر است و بجز است درخت است سنگ است از ابتدای وجود  
تا آخر است ظهورش ظاهر میشود بر تو اینکه هیچ فخری نیست مگر در طاعت خدا و هیچ شرفی و عزتی  
نیست مگر در خضوع و تذلل در پیش او سبحانه و اینکه همیشه پیش او است نه پیش دیگر کسی و اینکه آنچه  
قیمت از او در قلب خود همان علم است و اما آنچه شنیده از کتاب یا از خطاب بهر کس را بقیه تعبیر  
الضمان ماء حتی اذا جاء لم یستشیا فوجد العرش فوقف حایبه و الله سریع الحساب مثل سزا  
که در زمین هموار بود پس بداند که نشسته او را آب بپزند و تا اینکه میآید پیش او یا بدین هیچ چیز نیست  
خدا را پیش خود در حالتیکه حساب او را میکند و خدا نکات سرعت حساب را در این تضاد میکند  
قول خدا تعالی که میفرماید و امرنا الا وحسده کلنا بصیر و قول خدا تعالی که میفرماید  
افینا بالخلق للاول یلیم فی نفس من خلق جده یعنی آیا جز ندیم سبب خلق آنرا نیست که خلق را  
اولا از کتم عدم بعرضه وجود آوردیم و بعد گردیدیم بکثرت آن در ملک شد از خلق جدید تازه  
پس در نهنگام قطع نظر کن از ماسوا و رجوع کن بقره و بدان که زندگانی دنیا متابعت و آخرت  
است و اقرار دارم و هرگاه اراده نمایم که بیان کنم بر آن تو آنچه را که ظاهر میشود بر آن مؤمن که در آنوقت  
در این مقام هر آینه دل تو پرواز مینماید و عقل تو حیران میگردد و میگوید که این کافر یا مرتد شد و لیکن  
آنچه را که ذکر نمودیم عبرت بر آن کسی که عبرت بگیرد و بصیرت بر آن کسی که تاقل نماید و اعلا ترین  
آن دو مقام است که خطا کفری خداوند واحد و احد را که حق و معبود است سبحانه و تعالی و متوجه  
باشی و ذات خود را پس معترف شده باشی و در دنیا پیکران توحید و عظمه در بوده باشی و در آنوقت  
که بغیر از او کسی را مشاهده نکرده باشی و قطع نظر از صفات و اسماء کرده باشی و چهره ها قواوت عرا  
خواهش نموده باشی و این غایت مقام است و قاطع سفر مسافری است و این مقام

علوم







۱۵۱



کتابخانه

۱۵۱

کتابخانه رضوی

۱۵۱

۱۵۱







اما حاجت

من عظمیٰ شایسته

